



تصویر حواجہ نصیر طوسی
(کار استاد هنرمند آقای ابوالحسن صدیقی)



امارات اسناد

۲۹۸

یارانه بیضی میرزا علاجہ نصیر طوسی

فصول

خواجہ طوسی

و در حمد نازی آن از

ر گن الدین محمد بن حلو گرانی (سنواری)
رنده در ۶۹۷ و ۷۳۸

بکوشش

محمد تقی داش پروه

خرداد ماه ۱۳۳۵

چاپخانه دانشگاه

فهرست

فصول تازى	فصول فارسى
الفصل الاول فى التوحيد	فصل نخستين توحيد (ش ۱ - ۲۴)
الفصل الثانى فى العدل	فصل دوم عدل (ش ۲۵ - ۳۶)
الفصل الثالث فى النبوة والإمامية	فصل سوم نبوت وامامت (ش ۳۷ - ۴۹)
الفصل الرابع فى المعاد	فصل چهارم معاد (ش ۵۰ - ۶۱)

نیمه اپنده

خواجہ طوسی از کسانیسکه بخوبی تو انته اصول آین دوازده امامی را بر روی مبانی کلامی استوار ساخته، و شاید بهتر از دیگران آن را با هم اعد عقلی سازش داده است. او کتابی بنام تجزیه العقائد نگاشته و یک دوره کلام شیعی در آن آورده، و دو شی تازه و روشن و پستدیده در آن پیش گرفته است آنرا در بغداد سال ۶۶۰ بر او خوانده‌اند (فهرست مجلس ۲۳۸۹: ۷۳۰) کوچکتر از این قواعد العقائد اوست که بسیار ساده ولی پرمغزه است از این کوچکتر همین فصول است که مانا از قواعد العقائد گزین گشته است اود این فصول از فیلسوفان و اشعریان جبری خرد گرفته و اندیشه معتز لیان و امامیان را استوار بدارشت کوچکتر از اینها رسالت امامت او است که روش منط甫ی از آن کاوش نموده، و مانند گر ارش فصل امامت فصول میباشد (ش ۶۸۱- ۴۶۸) کتابخانه ملک گ ۳۵- ۳۷ ب) کوچکتر از همه اینها رسالت اعتقدات یا اقل المعتقدات الواجبة اوست که در پایان آن از قواعد العقائد یاد نموده است (فهرست دانشگاه از نگارنده ص ۵۳۱ و ۱۵۰)

طوسی در همین فصول گذشته از سیاری از مسائل در زمینه آفریده شدن عقول از خداوند و مسئله صدور کثیر از واحد بر فیلسوفان تاخته است همچنانکه در قواعد العقائد و تجزیه نیز چنین کرده است مگر اینکه در شرح اشارات (نمط ۶) در همین زمینه از آنان جانبداری نمود و در رسائل عقل (۱) ار راه حکم ذهنی و نفس امر بود عقل کلی مجرد را

روشن بداشت؛ و در پاسخی که سال ۶۶۶ پرسش شمس‌الاسلام قاضی هرات (مانا فاضی فخر الدین محمد بن عبدالله بیاری) داده است (۱) و در رساله علل و معلولات (۲) از مسئله صدور کثیر ار واحد روش ریاضی کاوش نمود، و رسته علمها و معلولها را برای فیلسوفان آشکار ساخت باری طوسی در این فصول درست روش کلامیان رفته و رشته آشائی خویش را با فیلسوفان گسته است، و یکی از شاهکارهای او در آن و در تجربید و قواعد العماید همان یاری ار آئین دوارده امامیان میباشد. که گرچه بیش از او ابواسحق ابراهیم نویختی داشتند نیمه نخستین سده چهارم در الیافوت (۳) و سیخ مقیدوسید مرتضی و شیخ طوسی و کراجکی و ابن زهره و دیگران کتابها نوشته و این آئین را مدلل ساخته اند ولی کویا نوشته‌های آنان بروشی و گزیدگی سکارشهاي طوسی نباشد. طوسی این فصول را چنانکه از دیباچه بر جهه تاری و دیباچه گزارش سیوردی بر میآید بنام «الفصول فی الاصول» نامیده ولی در فهرستها همان «فصلوں» خوانده شده است

طوسی از این فصول فارسی بحث همان فصل نخستین را که در بحید است نوشته سپس بدرخواست دوستی، دیگر فصلهای را بر آن افزود و از آن دیشه شیعی دوارده امامی کاوش نمود. سه نسخه از آن در کتابخانه آستانه طوس (مشهد) و یک نسخه در دانشگاه (۴) و یک نسخه در

۱ - همین وهرست ص ۱۸۷ ش ۱۰۷۹/۴ س ۸-۱۳-سرگذش طوسی ار آقای مدرس رضوی ص ۲۶۲

۲ - همانجا ص ۳۰۵ ش ۱۰۷۹/۱۲ ص ۲۶-۳۱-مدرس رضوی ص ۱۸

۳ - همان وهرست ص ۵۴۰ ش ۲/۲۸۲

۴ - وهرست طوس ۱. ۶۵ ش ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۴۰۴ ش ۲۱۴-۹۱۶-وهرست

دانشگاه ۳: ۲۳۲۵ ش ۱۱۱۹/۷ ماریع (۱۰۵۰)

کتاب بخانه ملک (ش ۱۵۶۷ بتاریخ ۱۰۲۴ بخط نستعلیق باجبر و اختیار فارسی طوسی) هست و در ۱۳۱۳ باجبر و اختیار بتاریخ ۱۳۱۴ و آغاز و انجام در ۱۳۱۳ و جام جهان نما مانا از دشتکی در ۳-۱۳۱۲ بخط نستعلیق بازدازه بغلی بچاپ سنگی رسید (ش ۳۳ ۸۷ مجلس ۲۹۳ و ۲۴۸). آقای مدرس رضوی در سرگذشت طوسی (ص ۲۴۹) از این فصول و ترجمه و گزارش‌های آن گفتگو نموده است. این فصول پارسی را گزارشی است که بگواهی فهرست طوس (۵۹:۱ ش ۱۹۵ و ۶۵ ش ۲۱۴) و نوشه آقای مدرس رضوی از محمد بن احمد خواجه‌سکی شیخ شیراری شافعی شیعی شده است و در گلکنده دکن در ۹۵۳ پایان رسید.

ترجمه تازی فصول از رکن الدین محمد بن علی فارسی گرگانی است را بادی حلی نجفی شاگرد علامه حلی و شارح مبادی او در ۶۹۷ و زندۀ ۷۲۸ میباشد که او صاف الاشراف و جبر و قدر و اساس الاقتباس و اخلاق ناصری و شرح نمره بطلمیوس طوسی را هم بتازی در آورد. یک سخن از آن در طوس و دو نسخه در دانشگاه هست (۱)

بر فصول تازی چندین گزارش نوشته‌اند، و پیداستکه داشمندان شیعی در سده ۸ و ۹ و ۱۰ بسیار بدان میپرداخته‌اند. اینک نام و نشان آنها.

۱- شرح فصول فخر المحققین پسر علامه حلی که آقای مدرس رضوی در سرگذشت طوسی یاد نموده است (ص ۲۵۱)

۲- الانوار الجلالية للمفصل النصيري از شیخ مقداد بن عبدالله سیوری، حلی (۸۲۶/۲۶۰) که در ۸ رمضان ۸۰۸ برای سید نقیب امیر ملک جلال

۱- فهرست طوس ۴۰۴ ش ۹۱۷-در ۲۳:۲۹۴ و ۴:۲۳-در ۱۲۲:۱۱۹۸-نسخه دانشگاه ۳:۵۶۳ ش ۲۸۲/۳ تاریخ ۱۰۳۶ و ۱۰۸۸/۳ تاریخ ۱۱۹۸-نسخه ش ۲۵۲۰ کتابخانه ملک بار ساله‌ای از ای مخنف

الدين ابی المعالی علی بن شرف الدین مرتضی علوی حسینی آوی و فرزندش ابوالفضائل سید نقیب شرف الدین مرتضی علی برداخت و از نگارش‌های نخستین سپوری میباشد (۱)

۳- شرح فصول امر سید عبدالوهاب منتکلم بن طاهر بن علی بن داود حسینی استرابادی که در روز چهارشنبه ۲۳ ربیع آنرا پایان رساند (۲)

۴- جامع الاصول می‌شرح الفصول از نجم الدین خضر بن شمس الدین محمد بن علی رادی حملرودی که در کربلا یا نجف در روز آدیة ۲۰ رمضان یا دهه نخستین محرم ۸۳۴ آنرا با نجاح رسانده است در کشف الحجب سال ۱۸۶۱ نوشته شده و درست نیست. چه ایمکه تاریخ نوشتن نسخه طوس ۱۹۸۵/۲ و تاریخ نوشتن نسخه ذریعه ۸۵۲ است (۳)

۵- شرح فصول از کمال الدین حسن بن محمد بن حسن بن حسین استرابادی نجفی در تون در نیمه روز دوشنبه ۱۵ ذی‌حجّه ۸۷۰ بدستور سلطان عبدالمطلب موسوی (۴)

۶- تحة الفحول فی شرح الفصول بتاری که بگواهی فهرست طوس (۴: ۴۱ ش ۳۹۲) و نوشتة آقای مدرس رضوی اینهم در گلکنده دکن

- ۱- ش ۴/۴ و ۲۸۲/۳۸۶ و ۱۰۴ و ۱۱۵ داشگاه (ص ۵۳۹ و ۲۱۴۳)
- ۲- مدرس رضوی - طوس ۱: ۵۹ ش ۱۹۷ - کسوری ص ۳۷۰ - کنواری ص ۳۶۸ - ش ۳۳۰/۴
- ۳- کنواری ص ۳۴۴ و ۱۵۱ - فهرست طوس ۴: ۶۰ ش ۴۲۹ - ذریعه ۵: ۴۱

۴- مدرس رضوی - سخنه داشگاه بخط سیح محمد بن علی بن اسد در پایان جمادی دوم سال ۸۷۵

بسال ۹۵۳ بنگارش درآمده وار محمد بن احمد خواجکی شیخ شیرازی
یاد شده میباشد.

۷- متنی السئول فی شرح الفصول بتازی از شیخ علی بن یوسف
بن عبدالجلیل (۱)

۸- شرح فصول سلیمان بن احمد آل عبدالجبار بحرانی ۱۲۲۶ هـ
(مدرس رضوی ص ۲۵۲)

۹- شرح فصول ناصرالدین عبدالله بن عمر بن محمد بن علی فارسی
بیضاوی (مدرس رضوی ص ۲۵۱)

۱۰- در ذریعه (۴۰۲۲) از معراج الاصول فی شرح الفصول یاد
شده و شاید جز گزارش‌هایی یاد شده باشد

۱۱- ایضاح الاصول فی شرح الفصول از علام الدین ملک علی تونی
از دانشمندان زمان شاه سلیمان وزنده در ۱۰۹۸ (۲) بنام حسینعلی علیخان
پسر شیخ علیخان زنگنه اعتماد الدوله صدراعظم روزگار صفوی که
گزارشی است به فارسی بر فصول تازی و دیباچه آن راهنمدار دو او در دیباچه
مینویسد که این تازی از طوسي میباشد (نسخه آقای نفیسي بخط نستعليق
و من ذير خط سرخ و با عنوانها و نشانه‌های شکرفا در جدول ذرولا وجود دارد
که در آغاز و اجام افتادگی دارد)

۱- فهرست طوس ۴ ۲۶ ش ۱۰۴۰ - کسوری ۳۴۴ و ۵۶۱

۲- این توبی نگارنده آیات الاحکام فارسی است که در آن آیه‌های
هر یک ارعنة‌های فقهی را بر شمرده است و نایدار هسیرشاهی ابوالفتح شریفی
۹۸۶ مکارش پیش از ۹۷۴ دستور شاه طهماسب یا میرا ابوالفتح محمد تاج
سمیدی م ۹۵۰ گرفته باشد.

۳- فهرست سپهسالار ۱۲۹: ۱ و ۲۷۷: ۴ و ۴۴: ۱۹۴ - فهرست طوس ۱: ۲۱۸ و ۲۸ ش ۶۸
۴- فهرست سپهسالار ۱۳۰: ۱ و فهرست آقای منزوی ۱: ۶۰ - ستوری ص ۱۳
و ۱۱۹۷ فهرست بهارهند ص ۱۱۰ ش ۱۴۵ تاریخ ۱۰۸۸

در این چاپ کنونی برای متن فارسی از نسخه دانشگاه و نسخه ملک و چاپ ایران و برای ترجمه تازی از دو نسخه دانشگاه و یک نسخه ملک و شرح سیوری و کمال الدین استرا بادی بهره برده شده است؛ و چون نسخه‌ها بی‌غلط نبودند اگر یه آنچه درست پنداشته شده در متن گذارده شده و نسخه بدلها چندان در اینجا نیامده؛ مگر پاده‌ای از آنها که میانه دو کمانه گذارده شده است. امید که خوانندگان را سودمند آید.

محمد تقی دانش پژوه.

بسم الله الرحمن الرحيم

[وبه نستعين]

الحمد لله رب العالمين

والصلوة والسلام على محمد

وآله الطيبين الطاهرين]

I

[فصل فحصمين : قوچيد]

۱- اصل : هر که از چیزی آگاهی یابد، لامحاله، از هستی آن چیز آگاه شده باشد. چه بضرورت دارد که هر آنچه یابند باشد؛ و آنچه نمودن تو ان یافت پس هستی که آنرا وجود خوانند؛ دانسته باشد. چون آن هستی جز است، از این هستی که یافت؛ و هر که کل داند، ارپیش جزء دانسته باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اما بعد حمد الله الواجب وجوده ، الفاضل على سائر القوابل
وجوده ، والمتفاوت بحسب القوابل (العقوب) طله وجوده ؛
الذى منه بدء الخلق واليه عوده والصلوة على النبي الذى هو
بحر العلم وطوده ، محمد وآله ، مانعى مدة شجر وارق عوده
فان علم الكلام ؛ و ان كثر اسراره ، و بعدت اغواره ،
و تشعبت مسائله ، و تصعبت دلائله ؛ الا ان زبدته التى
لا بد منها ، ولم يجز لكل مكلف ، العدول عنها ، قد
ضمنها المولى معظم ، والامام الاعظم ، افضل المحققين ،
وسيد العلماء المتأخرین ، بصير الملة والحق والدين ، محمد بن
محمد بن الحسن الطوسي ، اعلى الله مكانه؛ ووسع (اوسع) له
جناه؛ في وريقات قليلة ، والعاظب سيرة . غير طوبية وسماها
، « الفصول في الاصول » الا انها الكوتها فشارسية ، لم
يعرفها العربي ، وعاها مامع فصاحتها الطالب المجمى ؛ فلذلك
غاب شمسها في اكثرا الآفاق ، ولم يطلع بدرها في العراق .
ورأيت عند ذلك ، ان اجردتها عن تباب الفاظها ، واحليها
بكسوة الكلمات العربية ليعلم حلبة العلم فهمها ، ويعظم عند المجم
و قعها . يسر الله ذلك بمنه وحوله ! ونفع بها الطالبين بفضله
وطوله ؛ وهي موضوعة على اربعة فصول .

I

الفصل الاول : في التوحيد

١- اصل: كل من ادرك شيئاً لا بد ان يدرك وجوده؛ لانه يعلم ضرورة
(بالضرورة) ان كل مدرك موجود ، وماليس بموجود هو ليس بدرك :
واذا (فإذا) كان وجوده ضروري ، كان مطلق الوجود ايضاً ، ضروريًا ، لانه
جزوه؛ وضرورية المركب يستلزم ضرورة جزئيه ، فلا يحتاج الوجود الى

و چون این معنی مفردست، روشن باشد که یابنده، پیش از همه یافتها، معنی وجود یابد؛ و دانده، پیش از همه دانستها، حقیقت وجود، داند. و هر که خواهد که شرح این معنی دهد؛ یا بچیز دیگر تعریف کند؛ محتاج بود بدآنچه بوجود دانند، یا با وجود دانند؛ و این جنس تعریف را زیر کان نپسندند.

۳- تقسیم: هر که اندک تفکر کند، بداند که موجود یا هستی او ازغیر او بود یا نبود؛ و اهل نظر اول را ممکن خوانند، و دوم را واجب؛ پس موجود یاممکن بود یا واجب. اماممکن را، چون وجود او ازغیرفرض کردیم؛ بی اعتبار غیر موجود نتواند بود؛ و چون موجود نبود، موجود غیر خویش، هم نتواند بود. چه ایجادنام موجود، در عقل محالست. پس ممکن، بی اعتبار غیر، نه موجود باشد؛ و نه غیر او را از وجود تواند بود.

۴- اصل: هر که حقیقت واحب و ممکن، چنانکه گفتیم دانست؛ بی زیاده کلفتی داند، که اگر واجبی نبود؛ هیچ موجود نبود؛ که موجود بغیر معنی ممکن را، نه از خویش، و نه ازغیر، پیش از وجود آن غیر، وجود نتواند بود. از جهت آنکه همه، ممکن باشند. پس غیرممکن، موجود می باید؛ که تا آن ممکن، موجود نتواند بود. و غیرممکن، واجب بود. یعنی همچنانکه موجودات بسیار، می بیند و می باید؛ بیقین داند، که بعضی از آن واجبست.

۵- هدایة: و هر چه واجب بود؛ چون وجود او بی اعتبار غیر، واجبست؛ فرض عدمش، نتوان کرد. پس همیشه بوده باشد؛ و همیشه باشد. پس واجب را باین اعتبار، هم باقی، و هم ازلی، و هم ابدی، و هم سرمدی، توان خواند. و باعتبار آنکه، سبب وجود موجودات است؛ صانع و خالق و باری توان گفت.

۶- اصل: و بعدازین، چون تأمل کند داند؛ که هر چه در روی

تعريف. ومن عرفه عرفه بما يعلم بالوجود، او مع الوجود؛ وذلك لا يستحسن الا ذكيره.

٣- تقسيم : وجود كل شئ ، اما ان يكون من غيره ، او لم يكن ؛
والاول ممکن الوجود ، والثاني واجب الوجود . وال الموجودات باسرها ،
منحصرة فيهما . والممکن اذا كان وجوده من غيره ، فاذالم يعتبر ذلك الغير
لم يكن له وجود؛ واذا لم يكن له وجود؛ لم يكن لغيره عنه وجود؛ لاستحاله
كون المعدوم موجودا .

٤- اصل : كل من عرف حقيقة الواجب والممکن ، كما قلنا؛ عرف
بادنى فكر : انه او لم يكن في الوجود واجب الوجود ؛ لم يكن لشيء
من الممکنات وجودا اصلا . لأن الموجودات حينئذ تكون ممکنة ؛ والممکن
ليس له من نفسه وجود، ولا لغيره عنه وجود؛ فلا بد من وجود واجب الوجود،
ليحصل وجود الممکنات منه .

٥- هداية : الواجب الوجود ، اذا لم يكن وجوده من غيره ؛ كان
واجبا ، من غير اعتبار ذلك الغير ؛ فلا يمكن فرض عدمه ؛ وبهذا اعتبار ،
يقال له الباقي والازلى والابدى والسرمى ؛ وباعتبار ان وجود ما عداته
منه ، يقال له الصانع والخالق والبارى .

٦- اصل : نمانه ، اذا فكر ؛ علم ان كل مافيه كثرة ، ولو بالفرض ،

کثیر تی باشد ، بوجه از وجوه فرضی یا وفوعی؛ محتاج بود بغيرخویش ، در وجود . چه هیچ کنرت ، بی آحاد نتواند بود و هرچه در وی کنرت بود ؛ مر کب باشد (بود) . و هرچه مر کب بود ، قابل قسمت بود ؛ بدین سبب هم ممکن باشد ؛ و هیچ واجب ممکن نیست . پس واجب بود ؛ که کثیر نبود ؛ بلکه واحد بود . و چون نشاید که از هیچ وجه مر کب بود ، و یا قابل قسمت بود ؛ پس از جمله جهات و بجمله اعتبارات ، واحد بود .

۶ - اصل : حقیقت واجب ، یک امر ثبوتیست ، از آنکه مدلول یک دلیل است ؛ و آن امتناع عدمست . پس اگر در زیادت از یک ذات آن ، (این، دو) حقیقت فرض کرده شود؛ هر آینه در هر یک، ییرون از حقیقت، چیزی دیگر بود ، که موجب تغایر باشد . و بدین تقدیر ، هر یک مر کب و ممکن باشد پس این حقیقت ، جز یک ذات بی همتارانیست .

۷ - هداية : معلوم است : که هیچ متحیز ، حیز ، نتواند بود ، و حیز ، غیراوست . و هیچ عرض ، بی محل ، نتواند بود ؛ ومحل غیراوست . پس واجب ، نه متحیز بود ؛ و نه عرض . و چون هرچه قابل اشاره حسی است ، یکیست ازین دو ؛ پس واجب ، بهیچوجه ، قابل اشاره حسی نباشد .

۸ - تبصرة : معقول از حلول ، بودن موجودیست ، در محل قائم بدو و چون واجب ، قائم بذات خویشت ، حلول بروی محل بود . و چون متحیز نیست ، محل اعراض ، نتواند بود . چه هر متحیزی که بود ، عرض در روی حلول کند .

۹ - تبصرة : مفهوم از اتحاد ، یکی شدن دو است . و این معنی ، در عقل محال است . پس اتحاد ، برباری ، سبحانه و تعالی ، محل بود .

۱۰ - تبصرة : لذت و الم ، تابع مزاجند . و مزاج عرض است و چون ذات او ، سبحانه و تعالی ، نمیشاید : که محل عرض ، بود ؛ لذت والم ، بروی محل بود .

۱۱ - تبصرة : ضدان ، دو عرض باشند ؛ که بر سیل تعاقب ، در محلی

كان وجوده محتاجاً إلى الغير، لانه محتاج إلى احاده ، واحاده غيره ، وكل ما فيه كثرة ، او قبول قسمة ، ممكن ؛ وينعكس إلى قولنا : كل ما ليس بمحض ، فهو ليس بمحضكثير ؛ فالواجب واحد من جميع الجهات والاعتبارات

٦- أصل : حقيقة الواجب ، أمر واحد ثبوتي ، لانه مدلول دليل واحد ، وهو امتداع العدم . فلو فرض منه اكثير من ذات واحدة ، لاشترك فى حقيقة الواجب ، وامتاز باامر آخر ، فيلزم تركيب كل واحد منها ، مما به الاشتراك ، واما به الامتياز ، وكل مر كب ممكن ؛ لامارفت ؛ فلا يكونان واجبين ؛ هدا خلف . حينئذ لا يوجد من حقيقة الواجب الاذات واحدة .

٧- تبصرة : كل متخيّز ، مفترض الى حيثه ؛ وكل عرض ، مفترض الى محله ، والحيز والمحل غيرهما . فلا يكون الواجب ، متخيّزاً ولا عرضاً . وكل ما يشار اليه بالحس ، فهو ما متخيّزاً وعرض ؛ فلا يكون الواجب ، بمشاركة بالحس .

٨- تبصرة : المعمول من الحلول ، كون موجود في محل قائم به . والواجب ، حيث يقوم بذلك ، استحال عليه الحلول . والمحل متخيّز ، يحل فيه الاعراض . والواجب ، حيث انه ليس بمتخيّز ، استحال حلول الاعراض فيه .

٩- تبصرة : المفهوم من الاتحاد ، صيغة شيمين شيئاً (الاثنين) واحداً ؛ وهو محل عقلاء ؛ فلا يتعدد الواجب بشيء .

١٠ - تبصرة : الالم واللذة ، تابعان للمزاج ؛ والمزاج عرض . وحيث ان الواجب ، ليس محل للاعراض ؛ استحال عليه الالم واللذة .

١١- تبصرة : الضد عرض ، يعقبه عرض آخر في محله ، وينافيء ؛

حلول کنند، و ذات هر یک، اقتضای منافات دیگری کند. و چون، باری سبحانه، عرض نیست؛ اورا، ضد نبود. و چون حقیقت او مخالف دیگر حقایق است؛ چه او واجبست، و دیگر حقایق ممکن؛ اورا ند نبود.

۱۳- اصل: هر چه ممکن بود؛ چون وجود او از غیره است؛ لامحاله، در حال ایجاد، وجود نبود؛ چه ایجاد مو جود محال بود و هر چه موجود نبود، معذوم بود. پس هر چه ممکن بود؛ تخصیص معذوم بوده باشد؛ آنکه موجود شده. و این وجود، را حدوث گویند؛ و چنین موجود را، محدث. پس ظاهر شد: که هر چه جز یک ذات واجبست، محدث بود. و استحالة حوادث، لالی اول؛ چنانکه فلاسفه گویند؛ چون امکان موضوع عش، که مقتضی حدوث است، معلوم است؛ بزیادتی بیان، محتاج نیست.

۱۴- مقدمه: هر ذات، که افری ازوی صادر شود؛ یا صدور آن اثر، تابع داعی وی بود؛ این معنی بشرط تحقق قدرت بود بر صادر شدن و ناشدن؛ یا نبود، بلکه حقیقت ذاتش، اقتضای آن وجود، کند. و متکلمان اول را قادر، خوانند؛ و دوم را موجب. و هر آینه، فعل قادر، مسبوق بود بعدم چه داعی، جز بمعدوم، دعوت تواند کرد. و فعل موجب، مقادن ذات او باشد. که اگر متاخر شود؛ تخصیص بعضی اوقات دون بعضی، محتاج مخصوص بود. و برفرض در مخصوص، موجب، مؤثر تام نباشد؛ و مؤثر تام فرض گردیم. و با وجود مؤثری مخصوص، که مؤثر تام باشد، تأخر نبود.

۱۵- نتیجه: واجب، که مؤثر است در ممکنات، قادر است که اگر موجب بودی؛ قدم بعضی ممکنات، بلکه جمله ممکنات، لازم آمدی؛ و این باطل شده است.

۱۶- الزام: فلاسفه گویند: که واجب، موجب است؛ و هر چه موجب بود، چون حقیقت او اقتضای فعل کند؛ مادام که حقیقت او باقی باشد، اثر باقی بود. پس ایشان را لازم آید، که اگر جزئی در عالم،

والندهو المشارك فى الحقيقة . وقد ثبت ان الواجب ، ليس بعرض ، ولا يشار كه
غيره فى حقيقته (فى الحقيقة غير) فلا ضد له ولا ند .

١٣- اصل : قد ثبت ان وجود الممكـن ، من غيره . فحال ايجاده ،
لا يكون موجودا ؛ لاستحالـه ايجادـالـمـوـجـود ؛ فـيـكـونـ مـعـدـومـا . فـوـجـودـ
المـمـكـنـ ، مـسـبـوقـ بـعـدـمـهـ . وـهـذـاـ الـوـجـودـ ، يـسـمـىـ حـدـوـتـاـ ، وـالـمـوـجـودـ بـهـ
مـحـدـنـاـ فـكـلـمـاـ سـبـقـ الـوـاجـبـ ، مـنـ الـمـوـجـودـاتـ ، مـحـدـثـ . وـاـسـتـحـالـهـ حـوـادـثـ ،
لـاـ لـىـ اـولـ ، كـمـاـ يـفـوـلـ الـفـلـسـفـىـ ، لـاـ يـحـتـاجـ لـىـ بـيـانـ طـائـلـ ، بـعـدـ ثـوـتـ اـمـكـانـهـ
الـمـقـضـىـ لـحـدـوـتـهـ .

١٤- مقدمة : كل مؤثر ، امان يـكونـ اثرـهـ تـابـعاـ للـقـدرـةـ وـالـدـاعـىـ ،
او لا يـكونـ ، بل يـكونـ اثرـهـ ، مـفـتـضـىـ ذاتـهـ . وـالـاـوـلـ يـسـمـىـ قـادـراـ ؛ وـالـثـانـىـ
مـوجـباـ . وـاـثـرـ القـادـرـ مـسـبـقـ بـالـعـدـمـ ؛ لـاـنـ الدـاعـىـ ، لـاـ يـدـعـوـ الـاـلـىـ مـعـدـومـ ؛
وـاـثـرـ الـمـوـجـبـ يـقـارـنـهـ فـىـ الزـمـانـ . اـذـلـوـ تـأـخـرـ عـنـهـ ، لـكـانـ وـجـودـهـ فـىـ زـمـانـ
دون آخر . فـانـ لمـ يـتـوقـفـ عـلـىـ اـمـرـ غـيرـ ماـفـرـضـ مـؤـنـرـاـ تـامـاـ ، كـانـ تـرـجـيـحاـ
مـنـ غـيرـ مـرـجـعـ ؛ وـانـ تـوـقـفـ ، اـمـ يـكـنـ الـمـؤـنـرـ بـاـمـاـ ، وـفـدـورـضـ تـامـاـهـذـاـ خـلـفـ .

١٥- نـتيـجةـ : الـوـاجـبـ ، الـمـؤـنـرـ فـىـ الـمـمـكـنـاتـ ، قـادـرـ ، اـذـلـوـ كـانـ
مـوجـباـ ، كـانـتـ الـمـمـكـنـاتـ وـدـيـمـةـ ؛ لـمـ اـعـرـفـ . وـالـلـارـمـ باـطـلـ ، لـمـ اـنـقـدمـ ، فـالـمـلـزـومـ
مـثـلـهـ .

١٦- الزـامـ : الـوـاجـبـ ، عـنـدـ الـفـلـاسـفـةـ ، مـوـجـبـ لـذـاتـهـ . وـكـلـ مـوـجـبـ لـذـاتـهـ
لاـ يـنـفـكـ اـثـرـهـ عنـهـ . فـيـلـزـمـهمـ : اـنـهـ اذاـعـدـمـ شـىـءـ مـنـ الـعـالـمـ ؛ اـنـ يـعـدـمـ الـوـاجـبـ ؛
لـاـنـ عـدـمـ ذـلـكـ الشـىـءـ ، اـمـاـ لـعـدـمـ شـرـطـهـ ، اوـ لـعـدـمـ جـزـءـ عـلـتـهـ . وـالـكـلامـ فـىـ

یا عدم شود؛ ذات واجب، ما عدم شود چه سبب این عدم، عدم شرطی یا جزئی از علت او باشد. و عدم آن بعدم شرط یا جزء، دیگر باشد از علت آن و چون هر چه موجود است، مفتقرست در سلسله حاجت به واجب؛ پس این عدم با عدم واجب کشد و ایشان را ازین الزام، بحمدالله، مفری نیست.

۱۶- نقض مذهب فلاسفه، آنست که از یک حقیقت، جزیک اثر، صادر نتواند شد و هر شببه، که دین دعوی گفته‌اند، در غایت درکار است، و بیزایشا بر الازم آید؛ که هر دو موجود، که در عالم فرض کنی، یکی علت دیگری بود، بواسطه ویا بیواسطه. گویند ارادات باری، تعالی، یک عقل، صادر شود، و از آن عمل، چهار چیز عملی دیگر، و نفس فلکی مرکب از هیولی و صورت، از جهه کثرتی که در عقل است. چون امکان، و تعقل واجب، و تعقل خویش، وابن کثرت، در واجب نیست. گوئیم این کثرت، یا موجودند یا نیستند اگر موجودند، و مستند باشند بوجوب؛ پس کثرت، ازوی صادر شده باشد. و اگر مستند نباشند بوجوب، واجب از یکی بیشتر بود و اگر بستند، تأثیر ایشان معقول نبود.

۱۷- اصل : معلوم شد : که فعل باری، سبحانه (عالی)، نامع داعی ویست و چون فعلش، تابع داعی باشد، هر آینه، عالم بود از آنکه داعی شورست یا بجادیا ترك. پس باری، سبحانه و تعالی، عالم بود و چون تخصیص تعلق علم و درست او بعض ممکنات، دون بعضی، بی مخصوص محل است؛ پس هر چه ممکن باشد؛ او، سبحانه، بر آن قادر. و بدان عالم بود.

۱۸- نقض وجواب شبّهه : فلاسفه گویند علم، حصول صورتیست مساوی معلوم، در عالم و گویند علم بعلت، موجب علم بود بعلول. و گویند علت ممکنات، واجب الوجود است؛ و این بذات خویش، عالم است

عدمهما ، كالكلام فيه ؛ حتى ينتهي الى الواجب . لأن الموجدات ، باسرها ، تنتهي في سلسلة الحاجة ، الى الواجب . فيلزم انتهاه ، عدم الشيء ، المفروض ، الى الواجب . وليس لهم ، بحمد الله عن هذا الالزام ، مفر .

١٦ - نقض : قالت الفلسفه الواحد لا يصدر عنه الا واحد . وكل شبيهه لهم ، على هذه الدعوى في غاية الركاكه . وكذلك قالوا : لا يصدر عن الباري ، تعالى ، بلا واسطة ، الاعقل واحد . والعقل فيه كثرة : هو (هي) الوجوب ، والامكان ، وتعقل الواجب ، وتعمل ذاته ؛ ولذلك صدر عنه عقل آخر ، ونفس ، وفلق مركب من الهيولي والصورة . ويلزمهم ان اي موجودين فرضنا في العالم ، كان احدهما ، علمه للآخر بواسطه او بغيرها . و ايضا ان التكثيرات التي في العقل الاول ، ان كانت موجودة صادرة عن الباري ، تعالى ، لزم صدورها عن الواحد؛ وان صدرت عن غيره ، لزم تعدد الواجب ، وان لم تكن موجودة ، لم يكن تأثيرها في الموجدات معقولا .

١٧ - اصل : قد ثبتت : ان فعل الباري ، سبحانه ، و تعالى ، تبع لداعيه ، وكل من كان كذلك . كان عالما لان الداعي ، هو الشعور بمصلحة الايجاد او الترك ويجب ان يكون عالما بكل الممكنت ، قادر على كلها لان تعلق علمه ، تعالى ، وقدره ببعض الاشياء دون بعض ، تخصيص من غير مخصوص .

١٨ - نقض وجواب شبيهه : قالت الفلسفه : الباري ، تعالى ، لا يعلم الجزمي الزمانى ؛ والا لازم كونه ، تعالى ، محللا للحوادث . لأن العلم ، هو حصول صورة مساوية للمعلوم في العالم . فلو فرض عالمه بالجزئي الزمانى

پس بجمله ممکنات ، عالم بود و گویند : نشاید که واجب ، محل حوادث بود پس گویند : اگر بجزئیات زمانی ، بروجهی که متغیر میشود ، عالم بود ؛ و از تغییر آن صورت ، که در ذات او باشد ، اگر متبدل شود ، پس ذات او ، محل حوادث ، بود ؛ والا آنچه علم ، فرض کردیم ، جهل مرکب باشد. پس واجب ، بجزئیات زمانی ، بروجه زمانی ، عالم نبود. و عجب ! که باهم دعوی ذیر کی ، از مناقضت این قضیه ، با آنچه گذشت ، غافل مانده اند. پس ایشان متغیرند : میان آنکه جزویات را ، علتی ، اثبات کنند که در سلسله حاجت ، اور احاجت بعلت اول نباشد ؛ یا علم بعلت ، موجب علم بعملول ، نتوانند ؛ یا معتبر شوند ، نآنکه اثبات عالمی ، نتوانند کرد ؛ یا علم را ، حصول صورت مساوی معلوم در عالم ، ندانند ، یا ذات اور ا ، محل حوادث ، روادارند. جواب این شببه . آنست که علم او ، سبحانه و تعالی ، بلکه جملگی صفات او عین ذات اوست. چون معلوم شده است : که از جمله جهات ، و بجمله اعتبارات ، واجب واحد است، و قابل تعدد نیست؛ و بضرورت معلوم شده است . که هر که بمتغیری عالم ، بود ؛ از تغییر معلوم تبدل ذات او لازم نباید . پس از تغییر و تبدل معلومات ، هیچ تغییر ، بعلم مقدس اور آنیابد.

۱۹- فائدة : در عرف متكلمان ، حی ، هر موجودی بود که قادر و عالم ، تواند بود . و چون باری ، سبحانه و تعالی ، قادر و عالمست ؛ پس واجب بود که حی بود .

۲۰- فائدة : علم باری ، سبحانه و تعالی ، بصلاحت ایجاد یا ترك که سبب فاعلی اوست ، ارادت او باشد و علمش بمدرکات ، بر آن وجه که ماخوذ و مدرک کند ، ادراک او . و علمش بسموعات ، و مصراط ، سمع و بصر او . و او ، سبحانه ، بدین معنی ، مرید و مدرك و سمیع و بصیر باشد .

۲۱- اصل : چون معلوم شد : که هرچه درجهت باشد ، محدث

على وجه يتغير، ثم تغير، فان بقيت الصورة كما كانت، كان جهلاً، والا كانت ذاته محل الصورة المتغيرة بحسب تغير الجزئيات . و هذا الكلام ، ينافق قولهم : العلم بالعملة ، يوجب العلم بالمعلول ، وان ذات الباري ، تعالى ، علة لجميع الممكنات ، وانه ، تعالى ، يعلم ذاته . و العجب ، انهم مع دعواهم ، الذكاء ، كيف غفلوا عن هذا التناقض . فهم بين امور خمسة : اما ان يثبتوا المجزئيات الزمانية ، علة لا ينتهي في السلسلة الى العلة الاولى ، او لم يجعلوا العلم بالعملة ، موجبا للعلم بالمعلول ؛ او يعترفو بالعجز عن انبات عالمته ، تعالى ، او لم يجعلوا العلم ، حصول صورة مساوية للمعلوم في العالم ؛ او يجوزوا كونه ، تعالى ، محل للمحوادث والجواب عن الشبه ، انه انما يلزم ما ذكروه ، على تفدير كون علمه ، تعالى ، زائداً على ذاته ، واما اذا كان عين ذاته، و يتغير بحسب تغير (و يتغير تغير) الاعتبار فلا يلزم تغير علمه ، تعالى ، لانا نعلم بالضرورة (ضرورة) ان من علم ، متغيراً ، لم يلزم من تغيره (تغير علم) تغير ذاته

١٩- فائدة : الحى ، عند المتكلمين ، هو موجود لا يستحيل ان يقدر ويعلم . والباري ، تعالى ، قد ثبت انه قادر عالم ، فوجب ان يكون حيا .

٢٠- فائدة : علمه ، تعالى ، بان فى الایجاد والترك مصلحة ، يسمى ارادة وكرامة؛ وعلمه بالمدركات ، يسمى ادراكا؛ وعلمه بالسموعات والمبصرات يسمى سمعا و بصرا؛ وهو ، تعالى ، باعتبارها يسمى مریدا وكارها ومدركا وسمعا وبصيرا .

٢١- اصل : كل ما فى الجهة حدث ، و الواجب ليس بمحدث ؟

بود؛ و واجب، محال است که در جهت بود؛ پس محال بود، که او را بالات جسمانی، ادراک توان کرد. زیرا که بالات جسمانی، چیزی توان یافت که، که قابل اشاره حسی بود، یزدات یا عرض و ازینجا، معلوم شد: که دیدن او؛ چنانکه محسوسات را، ببینند، محال باشد چه دیدن، بی مقابله، معقول نیست، و مقابله، جز در میان دو چیز، که هردو در جهت باشند، نتوانند بود. پس آنچه عبارت کرده‌اند، از دیدار او، سبحانه کشف و ظهور نام است

۴۳- هدایة: چون باری، سبحانه، قادرست، بر کل ممکنات، قادر باشد: که ایجاد حروف منظومه و اصوات کند، در جسمی از اجسام غیر جی، و ذات اورا، بدین اعتبار، می‌کلم خواهد و چون کلام، مرکب از حروف و اصوات بود، عرض لایقی ناشد، فضلاً عن القدم. اگر گویند: کلام حقیقی، می‌خواهیم، که این حروف و اصوات، ازو صادر می‌شود، و برین معنی، قدیم بود؛ ما که بیان کردیم، که قدیم، آن حقیقت ذات اوست، که بیرون آن، هیچ قدم دیگر نیست، اگر در معنی مساعدت کنند، و در لفظ مضایقه نیست.

۴۴- لطیفة: معلوم شد: که باری، سبحانه، یك ذات پاکست؛ و ارهیچ جهت، تعدد و تکثیر را، مجال تعریض کمربیای او نیست. پس نامی، که بر ذات پاکش اطلاق کرده بی اعتبار غیر لفظ الله است و دیگر نامهای بزرگوار، یا بحسب اعتبار اضافت او با غیری ناشد، چون قادر و عالم و خالق و کریم؛ و یا بحسب سلب غیر ازوی، چون واحد و فرد و غنی و قدیم، یا بحسب ترکیب اضافت و سلب، چون حی و عزیز و واسع و رحیم پس بنابرین قضیه، هر لفظی که لا یق جلال و کمال او باشد، بروی اطلاق توان کرد، الا آنست که ادب نیست، که هر نام که اجازت، از آنحضرت صادر شده باشد، بروی اطلاق کند از آنکه ممکن بود، که برو جهی

فلا يكُون في جهة . وأذالم يكن في جهة ؛ لم يكن ادراكه باللة جسمانية .
لأنه لا يدرك بها ، الا ما كان في جهة ، فابلا للإشارة الحسية و يعلم من ذلك ، انه لا يرى بحسنة البصر ؛ لأن الرؤية لا يعقل الامر المعاملة ؛ و هو لا يصح ، الا في شئين حاصلين في الجهة و كل ما ورد مما ظاهره الرؤية ، اريد به الكشف التام

٤٣ - هداية (فائدة) الباري ، تعالى ، قادر على كل مقدر ؛ فيكون قادر على ايجاد حروف ، و اصوات منظومة ، وي جسم جامد ؛ وهو كلامه ، تعالى ، وهو باعتبار خلقه ايات ، من الكلام و يعلم من نركيبه من الحروف و الاصوات ، كوبه غير قديم ، لانه عرض لا يبقى ، فكيف يكون قدما .
فان قيل : ان المراد من الكلام ، حقيقة تصدر عنها هذه الحروف والاصوات وهي قديمة ، لأنها صفة الله ، تعالى ، قلنا : اننا قد بينا ان مصدرها ، ليس الاذاته ؛ و انه لا قديم سواه ؛ فان ساعد و نافى هذا المعنى ، فلامساورة ، الاوى اللفظ .

٤٤ - لطيفة : ودببت . انه ، تعالى ، ذات واحدة مقدسة ، وانه لامجال للتعدد والكثرة ، في وداء كبرىاء « فالاسم الذي يطلق عليه ، من غير اعتبار غيره ، ليس اللفظة « الله » ، تعالى ، واما ماعده ، فاما ان يطلق عليه باعتبار اضافته الى الفير . كالقادر والعالم والباري والخالق والكريم ، او باعتبار سلب الغباء ، كالواحد والفرد والغنى والقديم ، او باعتبار الاضافة والسلب معا ، كالحى والمزيز والواسم والرحيم وكل (فكـلـ) اسم يليق بجلالـ وبنـاسبـ كماـلهـ « مـالـمـيرـدـبـهـ اـذـنـ شـرـعـىـ ، جـازـ اـطـلاقـهـ عـلـيـهـ ، الاـنهـ لـيـسـ مـنـ الـادـبـ ، لـجـواـزـ اـنـ لـاـيـنـاسـبـهـ مـنـ وـجـهـ آـخـرـ ؛ كـيفـ وـلـوـ لـاغـايـةـ عـنـاـيـتـهـ ، وـنـهاـيـةـ رـافـتـهـ ، فـيـ الـهـامـ الـأـنبـيـاءـ وـالـمـقـرـبـينـ ، اـسـمـائـهـ ، لـمـاجـسـرـ (ـجـرأـ)

دیگر لایق و مناسب نیفتد چه ظاهر حال ، خود چنان اقتضا میکند؛ که اگر رفت و عیایت بی نهایت، با آن انبیا و مقر بازارا الهام ندادی؛ هیچ گوینده را یارای باجرای لفظی ، باز اه حقیقت او نبودی . چون از هیچ وجه، اسم مطابق مسمی ، نمیتواند بود.

۳۴- ختم و ارشاد : این قدر در معرفت ذات و صفات باری، سبحانه و تعالی؛ که رکن اعظم ، و قاعدة بزرگتر اصول دین است؛ بلکه خود، اصل دین اینست؛ کفایت باشد ، تا هر که بر آن ، واقف شود ، از حد تقليید ، فراتر آید. چه عقل ، بیش ازین ، شناخته نشود و در علم کلام ، فرازرشدن ازین مقام ، میسر نگردد. اما بیاید دانست . که معرفت آنکه حقیقت ذات پاک اوست ، محدود بشر نیست؛ و در وسع فکر هیچ آدمی نتواند آمد ، که کمال الهیت ، بلیندتر ، از آن است که دست عقل و وهم ، بدرو رسد؛ و عظیم ، تراز آنکه باحاطت ذهن و خاطر ، ملوث شود. و آنچه ما میدانیم . بیش از آن (این) نیست ، که موجودی هست؛ که اگر با بعضی از آن موجودات ، که یافته ، اضافت دهیم ، یا از آن سلب کیم ، پنداریم ، که او را صفتی ثوتی ، حاصل است. تعالی الله عن ذلك علوا كييرا؛ و اگر کسی خواهد ، که از بن مقام برتر آید؛ بیاید دانست : که بیرون از آنچه دانسته است ، چیزی دیگر هست؛ و همت برین قدر ، مقصود ندارد و آلتیکه اورا داده اند ، تابدان چیزها دریابد ، به معرفت و احاطت کشتنی که از آن روی عدم میاید ، مشغول گرداند ، بلکه علایق و مواعظ دنیاوی از خاطر و ضمیر منقطع گرداند؛ و حواس و قوی را ، که آلات ادراکات فاسی اند ، ضعیف کنند؛ و نفس اماره را ، که لشکر تخیلات فاسده و توهمات کاذبه ، در بیابان ضمیر میپراکند ، بندریاضت بر نمود؛ و بکلی روی همت ، متوجه بعالی قدس ، دارد؛ و قصارای امنیت ، بر نیل و درک حق ، مقصود ، و بخشوع و خضوع و تضرع ، از جواد مطلق ، میخواهد : تا

احد من الخلق ، ان يطلق عليه واحدا من اسمائه ، سبحانه .

٣٤- ختم وارشاد : هذا المدرسو معرفة ذاته ، تعالى ، وصفاته ، التي هي اعظم اصل من اصول الدين ، بل هي اصل الدين ، كاف . اذ لا يعرف بالعقل اكفر عنه ، ولا يتيسر في علم الكلام النجاوز عنه اذ معرفة حقيقة ذاته تعالى ، المعدسه غير مقدوره للانام ، وكمال الوهيه (الهيته) ، تعالى ، اجل (اعلى) من ان من تناله ايدي العقول والاوہام ، وربوبيه اعظم ، من ان تتلو بـالخواطر والافهام . والذى يعرف منه خاصة ، ليس الا انه موجود اذ لا واصفناه الى بعض ماعداه ، او سلبنا عنه مانا فاه ، حينما يوجد له سمه وصف نموتى اوسلى ، او يحصل له به نعم ذاتي معنوى ، عالي الله عن ذلك علوا كبيرا ! ومن اراد الارتفاء عن هذا المقام ، ينسى له ان يتحقق ان وراءه شئ ، هو اعلى من هذا المقام ، فلا يحصر همته على ما ادركه ، ولا يشغل عمله الذي ملكه بمعرفة الكمرة التي هي امارة عدم ، ولا يقف عند ذخارفها التي هي منزلة عدم ؛ بل يقطع عن نفسه العلائق البدنية ، وبزيل عن خاطره ، الموانع الدنيوية ؛ ويضعف حواسه وواده ، التي بها يدرك الامور الفانية ، ويحسن بالرياضه ، نفسه الامارة ، التي نشر الى التخيلات الواهية ، ويوجه همه ، بكليتها ، الى عالم القدس ، وبه صرامة نيته ، على نيل محل الروح والانس ، ويسئل الخضوع والاتهال ، من حضرة ذى الجود والاقبال ، ان يفتح على قلبه ، خزائن رحمته ، ويورث بنور هدايته التي وتدفع بها بعد مجاهدته ، ليشاهد الاسرار الملوكية والانوار الجبروتية ، وتنكشف في باطنها ، الحقائق الغيبية ، والدقائق الفيضية ؛ الا ان ذلك قباه لم يخط على قد كل ذى ، قد ونتائج لم يعلم

دو خزانه رحمت، بر دل او بگشاید، و بنور هدایتی، که بعد از مشاهده و مجاھده و عده داده است، دیده بصبرت او، منور گرداند، تا اسرار ملکوتی، و آنارجیروتی، مشاهده کند، و حقایق غیبی و دفایق فیضی، بر اندرون او، کشف شود. الا آنست که این فبا، بر بالای هر کسی، ندوخته‌اند؛ و مقدمات این فتیجه، بهر کس نیاموخته. ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء . جعلنا اللهم من الشاکرین السالكين لطريقه المستحقين بحسن توفيقه

II

[فصل دو: عدل]

فصل: چون این فصل، در توحید، تحریر بر افراد، برادری از برادران، این اقتراح کرد که با فی ابواب اصول، هم بدین منوال، مختصراً بی اخلاق، پرداخته باید گردانید و اگرچه علایق و عواقب، که اسباب منعید، درین وقت، در غایت جمیعت بود، و خاطر و ضمیر در نهایت پر اکنندگی، چاره‌ای نبود، از بذل النہاس او. پس چنانکه دست میداد فصل چندی، بفضل گذشته، بر سبیل تتمه، العاق کرده آمد؛ و اقتداء نسخت اهل عدل، و اقضای سیرت ایشان را، بر ریت ابواب، اختیار کرد. و از باری، باری خواسته آمد؛ که اوست باری دهده بحقیقت، و توفیق بخشندۀ بحق. و ماذلك، علی الله بعزیز. توقع است: از کسانیکه باین مختصراً، نظر کنند، بدیده رضا سگرند، و از روی انصاف، تامن کنند. و اگرچیزی، فه برنهج استقامت، بایند؛ بدامن عفو، پوشیده گردانند؛ که در چنین حال، اخلاق مفال، عجب نبود و چون از بحث در خالق، فارغ شدیم، اول، در احوال خلق، وبعد از آن، در کیفیت بعثت، بحث کنیم و بالله التوفیق.

۳۵- تقسیم: هر فعل، که از فاعل صادر شود؛ خالی نبود از آنکه بی اعتبار امری دیگر، منافی عقل بود، یا نبود؛ اول را قبیح، و ثانی را

مقدماتها كل ذى جد ؛ بل ذلك فضل الله ، يوتيه من يشاء ، والله ذو الفضل العظيم ، جعلنا الله واباكم ، من السالكين لطريقه ، المستحقين لموفيه ، المستعدين لالهام الحقيقة . محققه ، المسبعين بتجلى هدايته وتدقيقه

II

الفصل الثاني : في العدل

٤٥ - تقسيم كل فعل ، اما ان ينفر العقل منه ، اولا ، الاول قبيح ، والثاني حسن ، والحسن اما ان ينفر العقل من تركه ، اولا ، وال الاول واجب و

حسن، گوید. و آنچه حسن بود، خالی نبود: از آنکه یاتر کآن منافی عقل بود، یا نبود، اول را واجب خوانند. پس ازینجهت بود، که عقلاً فعل قبیح، و اخلال واجب را، موجب استحقاق ذم دانند.

۳۶- اصل: مجرره و فلاسفه، منکر حسن و قبیح و وجوب عقلی اند و معنی ضروری، آن بود که چون تصور معانی و الفاظ کرده شود، حکم جزم کرده آید. و این معنی، در محل نزاع، حاصل است چه هر که تصور حقيقة فعل واجب و قبیح کند. بی اعتبار امری دیگر، داند که از اخلال آن و فعل این، عقل نفرت گیرد اما سبب صور علو عقل، درین احکام، عدم وقوف او بود بر حقیقت این فعلها و بدیهی بودن احکام و قضایا، مووف صور معانی حدود و نسبت آن بود، و بخلاف دیگر بدیهیات باشد، که معانی والفاظ و حدود و قضایا باشد

۳۷- اصل: هر که قادر بود بواجبات عقلی، و عالم بود تنفسیل فبایح، و از آن مستغنی، اخلال واجب، و فعل قبیح، نکند و این معنی بضرورت، معلوم است. چه اخلال واجب، و فعل قبیح، جاهل که میامد تاج و این معانی، در واجب، معسر شده است که نیست. پس واجب بود، که واجب، اخلال واجب و ارتکاب قبیح نکند.

۳۸- اصل: افعالی که از بندگان، یافته میشود؛ موحد آن افعال ایشانند، بر سبیل اختیار چه نیم دواعی ایشان است. و فلسفی گوید که موحد، ایشان باشند، اما بر سبیل ایجاد. و مجرره گویند. موحد آن خداست، سبحانه؛ چه مذهب ایشان، آنست که. لامؤنرالاالله. ابوالحسین بصری، درین مقام، دعوی ضروری کرده است؛ و هر که انصاف، بدهد؛ داند که آن دعوی (این معنی)، از حق، دور نیست. اما اگر خواهیم، که دلیل گوئیم، بر آنکه هر (گوئیم؛ گوئیم اگر هیچ) فعل قبیح (که) موجود باشد، در عالم؛ موحد آن، غیر خدای تعالی بود؛ گوئیم هیچ

لذلك ، يندم العقلاء ، فاعل الفبيح ، وتارك الواجب .

- ٣٦- اصل : انكر المجرة والعلامة ، الحسن والقبح والوجوب العقلية . و لا هيل العدل عليهما لا هيل . والاولى اثباتها بالضرورة : لأن الاستدلال ، لا بد من انهاءه اليها . و سبب الاستنباة في الحكم ، اشتباه ما يتوقف عليه الحكم من تصورات معانى الالفاظ ، من المحكوم عليه والممحكم به ، ولا ينافي . لك ضرورة الحكم لأن الضروري هو الذي اذا حصل نصور الطرفين ، حصل الحكم ، من غير حاجة الى واسطة لاجل الحكم ، بل لاجل التصورات ومحل النزاع كذلك ، فان من نصور حقيقة الحسن والقبح ، حكم بنفرة (بسفور) المقل من ترك الاول و فعل الثاني ، من غير توقيف على امر آخر .
- ٣٧- اصل : وجوب الوجود قادر ، عالم بتفاصيل القبائح و ترك الواجبات و مستغن عن فعل العبایح و ترك الواجبات ، لما نقدم من الاصول . وكل من كان كذلك يستحيل عليه فعل العبایح و ترك الواجب بالضرورة يتبع ان الواجب ، تعالى . لا يفعل قبيحا ولا يخل بواجب .

- ٣٨- اصل : الافعال التي تصدر من العبيد ، هم موجودها بالاختيار ، لانها تحصل بسبب دواعيهم ، و عند الفلاسفة ، هم موجودها بالايجاب ، و عند المجررة ، او جدها الله ، تعالى ، فيهم اذلام موجود عندهم الا الله ، تعالى ، و احتاج ، ابوالحسين ، على الاول بالضرورة ، وليس بعيد . و ان استدللنا عليه ؛ قلنا : ان وجد شيئا من العبایح في العالم ، فالعبيد موجود افعالهم ، والملزوم نامت باعتراف الخصم ، فكذا اللازم ؛ بيان الملازمة . انا بینا ان القبيح محال على الواجب ، فيكون فاعله غيره ؛ و اذا كان فاعل القبيح غيره ، فكذا الحسن ، لاما نعلم بالضرورة : ان فاعل القبيح ، هو فاعل الحسن ،

فعالی قبیح از حق تعالی صادر نشود؛ و در عالم افعال قبیح موجود است؛ پس فاعل آن غیر خدای عالی بود. بیان مقدمه اول، (اما اگر خواهیم بدلیل گوئیم که اگر فعل قبیح موجود باشد، در عالم؛ وجود آن غیر خدای تعالی بود. لکن قبیح موجود است؛ پس فاعل آن غیر خدا بود، بنا بر مقدمه دوم؛ پس بند گان موجود آن اهمالند، و نتواند که از خدای تعالی باشد. و جواب) بعد از اعتراف خصم، آنست که یاد کرد آمده. از استحالات صدور قبیح از واجب و انکار مقدمه دوم، بعد از اثبات حسن و قبیح، صورت نبیند. و ضرورت، معلوم است که آنکه فاعل قبیح است، همان فاعل حسن است. پس طاهر شد که. که تصرفات بند گان: فعل ایشانست؛ و وجود عدم راجع ایشان و آنچه ابوالحسن اشعری اثبات کند بند را، کسب نام نمهد، بعد از آنکه وجود عدم از خدای داند، و بند را هیچ نائیر ننمهد، معقول نیست.

۴۹- شبهه وجواب: مجبره گویند: اگر قدرت و ارادت بند از خدایست. و بی قدرت و ارادت فعل نتوان کرد، چون قدرت و ارادت باشد، و مانعی نبود هر آینه مکنند؛ پس وجود عدم فعل، از جهت وی بود. گوئیم غایت فی الباب، آنست که ازین شببه، تخیل ایجاد توان کرد؛ اما جبر بهیچوجه لازم نیاید و دفع ایجاد، آنست که ما بمختراعیش ازین نحو استهایم که فعلش تبع داعی بود. وزاعی بیست در آنکه آلات خدای آفریند؛ بعد از آنکه روشن شده است، که فعل بند تابع داعی اوست؛ بجهت آنکه آلات فعل او نیست، و بی آلت فعل نتواند کرد، اورا موجب میخوانند؛ و ما مختار میخوانیم پس درین معنی، مخالفت نبود. اما اگر گفتندی: که بند را خدای، آفریند؛ و ما نیافریند، فعل نتواند کرد؛ و چون نیافریند، هر آینه او را نائز بود؛ پس فعل بند، از دست ایشان را، آسانتر بودی. اما عاولان دانند. که این چه سخنی باشد.

فإن الذي كذب، هو الذي صدق . والذى انتبه أبوالحسن الاشعري ، وسماه كسبا ، و اسى وجود الفعل و عدمه اليه ، تعالى ، ولم يجعل للمعبد شيئا من التأثير . غير معقول .

٤٩ - شبيهة وجواب: قالت المجرره و الفلسفه ان كانت القرره والارادة من الله ، تعالى و عدهما يمسمى الفعل ، و معهما يجب ، فالفعل من الله ، والملزم ظاهر البيوت؛ فكذا (وكذلك اللازم) لازمه . والجواب انه لا يلزم من كون آلة الفعل من الله ، تعالى ، ان يكون الفعل منه ، عاية ماءى الباب ، انه يتخييل منه الايجاب ، واما الجبر فلا ودفع الايجاب بما (مان) فهو ان كون آلة الفعل من الله ، تعالى ، مسلم ، الا ان فعل العبد ، تابع لداعيه ، فيكون باختياره ؛ لا ما لا يريد بالاختيار ، الا هذا العذر ، وعده طهور كون فعله (الفعل) تابع الداعيه ، ان سموه ايجابها ، لكون الالات من الله ، كان مدارعة فى التسمية ، ولا مضاربة فيها؛ ولو والوا ان الله ، تعالى ، خلق العبيد ، ولو لم يخلقهم ، لما كانت الافعال ، ولما خلقهم ، كانت ، فيكون هو الله ، تعالى ، فاعلالها ، كان مثل قولهم واسهل ؛ لكن لأنهم على العاول مأفيه من المجال .

۳۰- شبهه و جواب : هم ایشان گویند : که علم خدای ، که به بنده تعلق گرفته است ، امکان آنکه از بنده خلاف آنچه کند ، واقع شود ، علم نباشد ؛ بلکه جهل ، بود . گوئیم : این شبهه نیز ایجاب بیش نتیجه ندهد . واگر متمشی شود ایشانرا ؛ همین بعینه در فعل ، لازم آید . اما دفع این ، آنست که علم تبع معلوم باشد ؛ چه تا مطابق معلوم نبود . علم نبود پس اگر علم را در معلوم ، تأثیری بود ؛ معلوم تبع علم بود . پس دور بود و چون نائز نبود ؛ ایجاب لارم نیاید .

۳۱- هدایة : چون معلوم شد : که بنده را فعل است ، پس فرق میان افعال خدای و بندی و ظاهر بود . چه بر گردن آن بنده مدح و ذم ، حسن باشد ، یا اورا توان گفت : چرا کردی ، فعل او بود ، و بافی فعل خدای بود .

۳۲- اصل : چون فعل باری ، سبحانه ، تبع داعیست ؛ و داعی ، علم اوست بمصلحت فعل یا ترك ، پس هیچ فعل خدای ، از مصلحت ، خالی نبود یعنی . هر چه کند برای غرضی کند ؛ ومصالح افعال او نشاید که عاید باوبود ؛ چون مستغنى از غیرو کامل لذاته است . پس غرض او ، سبحانه ، از آفرینش ، هم رعایت مصلحت آفریدگان بود ؛ چون رعایت مصلحت ایشان نیکند ؛ هر فعل ، که متضمن فسادی بود ، راجع با ایشانست ، ازوی صادر نشود ، چه آنگاه ، نقص غرض خود کرده بود . یعنی ، هم خواسته بود ، و هم نحو استه .

۳۳- تبصرة : ارادت حق ، سبحانه ، افعال خویش را بیان کرده شد که چیست ، و اراده او افعال بندگان را ، امر بود بدان و چون امر قبیح ، متضمن فساد باشد ؛ پس ازوی سبحانه ، صادر نشود و بیش ازین بیان کردیم . که قبیح نکند ؛ پس هیچ وجہ ، مرید قبیح نبود ، و بهر چه قبیح است ، راضی نباشد .

٣٠- شبهة (آخر) وجواب: قالوا يضا علمه تعالى، يتعلق بفعل العبيد، فيكون بر كـ ممتهـا؛ اذ لو فرض تركـه لزمـ كونـ علمـهـ جهلاـ، وـ اللازمـ محـالـ، فالـمزـومـ مثلـهـ . فإذاـ كانـ تركـهـ مـمـتهـاـ، كانـ العـبـدـ مـجـبـورـاـ، فـلـنـاـ هـذـاـ اـيـضاـ وـهـمـ الـإـيـجـابـ، وـ اـمـاـ الـجـبـرـ فـلـاـ، وـ يـلـزـمـهـمـ مـثـلـهـ، فـىـ فـعـلـ الـبـارـىـ، تـعـالـىـ، وـ كـلـ مـاـ جـابـوـاـبـهـ، فـهـوـ جـوـابـنـاـ . عـلـىـ اـنـاقـولـ . الـعـلـمـ لـاـيـكـونـ عـلـماـ، الـاـذـاطـابـقـ الـمـعـلـومـ، فـيـكـونـ نـاـبـعـاـلـلـلـمـعـلـومـ؛ فـلـوـ كـانـ مـؤـنـرـافـىـ الـمـعـلـومـ، كـانـ الـمـعـلـومـ نـاـ بـعـالـهـ فـيـدـورـ، وـ اـذـالـمـ يـكـنـ مـوـنـرـاـ، لـمـ يـلـزـمـ الـإـيـجـابـ.

٣١- هـدـاـيـةـ : اذاـ ثـبـتـ . انـ الـعـبـدـ دـعـلاـ، فـكـلـ فـعـلـ يـسـتـحـقـ الـعـبـدـ، مدـحـاـوـذـماـ، اوـ بـحـسـ انـ يـقـالـ لـهـ لـمـ فـعـلتـ، وـ مـاعـدـاهـ فـهـوـ فـعـلـهـ، تـعـالـىـ .

٣٢- اـصـلـ : اذاـ ثـبـتـ . انـ فـعـلـ الـبـارـىـ، تـعـالـىـ تـبـعـ اـدـاعـيـهـ، وـ الدـاعـىـ هوـ الـعـلـمـ بـمـصـلـحةـ الـفـعـلـ وـ الـنـرـكـ؛ فـاـفـعـالـهـ، تـعـالـىـ، لـمـ تـخـلـ عنـ الـمـصـالـحـ، اـىـ اـنـهـ اـنـمـاـ يـفـعـلـ لـفـرـضـ، وـ اـذـاـ ثـبـتـ اـنـهـ كـامـلـ لـذـاتـهـ، وـ مـسـتـغـنـ عـنـ الغـيرـ، وـتـلـكـ الـمـصـالـحـ، لـمـ يـعـدـالـيـهـ، تـعـالـىـ، بـلـ الـىـ عـبـيـدـهـ . وـ اـذـاـ ثـبـتـ اـنـ اـفـعـالـهـ لـمـصـالـحـ عـبـيـدـهـ، ثـبـتـ بـطـرـيـقـ الـعـكـسـ، اـنـ كـلـ مـاـفـيـهـ فـسـادـ بـالـنـسـبـةـ يـهـمـ، لـهـ يـصـدرـعـهـ، تـعـالـىـ .

٣٣- تـبـصـرـهـ : وـدـيـنـاـ: حـقـيقـةـ اـرـادـتـهـ، تـعـالـىـ، لـاـفـعـالـ نـفـسـهـ؛ وـ اـمـاـ اـرـادـهـ لـاـفـعـالـ عـبـيـدـهـ، فـهـىـ اـمـرـهـ بـهـاـ؛ وـ الـاـمـرـ بـالـقـبـيـعـ يـضـمـنـ الـفـسـادـ، فـلـاـ يـأـمـرـ بـهـ؛ وـ قـدـيـنـاـ اـنـ لـاـيـفـعـلـ القـبـيـعـ، وـ لـاـيـرـضـىـ بـهـ؛ لـاـنـ الرـضـابـهـ قـبـيـعـ، كـفـعـلـهـ .

۳۴- تفسیر: آنچه خدایرا، سبحانه، خالق خیر و شر گویند؛ به شر، درین موضع، فعلی خواهند که ملایم طبایع نبرد، اگرچه مشتمل بود بر مصلحتی از مصالح

۳۵- تبصره: تکلیف، فرمودن خدای بود، بنده را بفعلی که مشتمل بر مصلحت او ناشد؛ و نهی کردن از آنچه مشغول بر مفسدت او باشد؛ اگرچه مشقی، در آن فعل و ترک بدرو رسد و این معنی، موافق غرض آفرینش است، پس قبیح نبود. و چون غرض از تکلیف، قیام نمودن بنده بود بدان، تکلیف مالای طما، قبیح بود، چه آنرا غرض صحیح نباشد

۳۶- اصل: اگرچه خدای، سبحانه، داند. که بنده بتکلیف، قیام ننماید، نافعل حسن، ازوی، صادرنشود، صادرنا شدن آن فعل، قبیح بود؛ چه نافض غرض وی بود. پس صدور آن فعل ازوی واجب بود. و متکلامان، چنان فعل را، لطف، خوانند پس لطف واجب بود.

۱۱

[فصل سیم: فقرت و آها «ت»]

۳۷- اصل: و چون خلق را بیافرید، و غرض مصلحت ایشان بود، تنبیه ایشان، مصلحت و مفسدی، که عقول ایشان بادرآک آن مستقل نبود، لطف، ناشد. و دیگر، چون از جهت کثرت حواس و فوی، و اختلاف دواعی، در انسای مlavat ایشان، و نوع شر و فساد، ممکنست، تنبیه ایشان، بر کیفیت معاشرت، و راستی معاملت، و انتظام امور معاش که آنرا، شریعت، خوانند، هم لطف بود. و از آنجا که ذات پاک او، سبحانه، قابل اشاره حسی نیست؛ تنبیه خلق، جز بواسطه مخلوق دیگر نتواند بود. پس فرستادن رسولان، واجب شد.

۳۸- اصل: و امتناع و قوع قبایح، و اخلال واجبات، از ایشان،

٣٤ - تفسير : ماورد . انه ، تعالى ، خالق الخير والشر ، ار يد بالشر مالا يلائم الطبائع وان كان مشتملا على مصلحة .

٣٥ - تبصرة : تكليف الباري ، تعالى ، هوا مر عبيده بما فيه مصلحتهم و فهو لهم عما فيه مفسد لهم ، و ذلك لا ينافي الحكمة ، وان كان فيه مشقة ، فلا يكون قبيحا . والفرض من التكليف ، امتنال العبد بما كلف به ، فلا يكون تكليف مالا يطاق حسنا .

٣٦ - اصل : اذا علم الباري ، تعالى . ان العبيد لا يمثلون التكليف ، الا بفعل حسن ، يفعله بهم ، وجب صدوره عنه ، لئلا نقض غرضه و مثل ذلك يسمى ، لطفا ، فيكون اللطف واجبا

III

الفصل الثالث : في النبيرة والآيات

٣٧ - اصل . اذا كان الغرض ، من خلق العبيد ، مصلحهم ففتبيه لهم على مصالحهم و مفاسدهم ، مما لا يعقل عقو لهم بادراته ، لطف واجب وايضا اذا امكن ، بسب كثرة حواسهم و آلامهم و اختلاف دواعيهم واراداتهم ، وقوع الشر والفساد ، في انتقام ، ملاقا لهم ومعاملاتهم بما فتنبيه لهم على كيفية معاشرتهم ، وحسن معاملتهم وانتظام امور معيشتهم ، التي تسمى شريعة ، لطف واجب . ولما كان الباري ، تعالى ، غير قابل للإشارة الحسية ، ففتبيه لهم بغير واسطة مخلوق مثلهم ، غير ممكن . فبعة الرسل واجب .

٣٨ - اصل : امتناع وقوع القبائح ، والاخلال بالواجبات عن الرسل ،

بر وجہی که افعال ایشان، از دائره اختیار(ی) بیرون نبرد، لطف بود. تا عقول، از ایشان، متنفس نشود، و در تصدیق، واقعیاد، این باشند. و این معنی را، عصمت، خوانند. پس عصمت انبیا، واجب بود.

۴۹ - مقدمه: وهر که از آن در گاه، میتوث شود، تا امر خوارق عادات، خالی از معارضات، مقرن بتجددی، موافق دعوی، با او، مقارن نباشد؛ خلق را، طریق، نبود بتصدیق او. و آن امر را، معجزه خوانند پس ظهور معجزه انبیا واجب بود.

۵۰ - اصل: محمد، رسول خداست. چه دعوی نبوت کرد، و معجزه بر دست او ظاهر شد. امداد عوت او بتواتر معلوم است و اظهار معجزات او قرآنست، که در میان خلق موجود است. چه با غلبه مشرکان، و وفور دواعی ایشان بر اراد معارضه، از آن عاجز شدند؛ و ناین غایت، هیچ آفریده را، مجال تلفیق کلامانی، مرکب از حروف و اصوات، بر آن منوال نبوده است. پس نبوت او معلوم باشد.

۵۱ - هدایة: چون محمد، صلی اللہ علیہ وآلہ، پیغمبر است، واجب بود که معصوم بود، پس هر چه معلوم شود، که از آن خبر داده است، واژجمله ممکنات باشد، حق، و قبول آن واجب، و شریعت اور اکه ناسخ شرایع است، و تابقای خلق، دردار دیها با فی خواهد بود، انقیاد نمودن، واجب. و اگر نقل، معلوم گردد، که معارض عقل افتاد، و محتاج ناویل بود؛ ازانکار احتراز باید کرد، و در حکم آن توقف نمود، تا سرش معلوم شود.

۵۲ - اصل: چون امکان شروع فساد در میان مردم، و ارتکاب معاصری قائم است؛ هر گاه که آدمیان را رئیس فاهم بود، که حق ظاهر میگرداند، واژ باطل زجر میکند، و شریعتی که خدای فرستاده بود انجاذ میکند؛ تا ازو قوع فتنه و ظهور فساد آن، (واجرا کردن فساد) این باشند. و این

على وجه لا يخرجون عن حد الاحتياط، لئلا (كيلان) تنفر عقول الحلق عنهم، ويتفقون بما جاؤه، لطف، فيكونوا جياباً، ويسمى هذا المطف، عصمة، فالرسل معصومون.

٤٩- مقدمة : كل مبعوث من حضرته ، تعالى ، إلى فوم ، لولم يتايد بأمر خارق للعادة ، خال عن المعارضة ، مفرون بالتجدي ، موافق لدعواه؛ لم يكن لهم طريق إلى تصديقه . ويسمى ذلك ، معجزة . فظهور الرسل واجب .

٤٠- اصل : محمد رسول الله ، صلى الله عليه وآله ، وسلم ، لا يهادى النبوة ، واظهر المعجزة . أما الداعوى ، فمعلومة بالتواتر ، وأما المعجزة ، فكثيرة واظهرها القرآن ، لاه ، صلى الله عليه وآله ، تحدى به العرب ، وعجزوا عن معارضته ، مع توفر دواعيهم ، وفرط فصاحتهم ، والى الان لم يقدر احد من الفصحاء ، على توكيد كلامات على مواله ، فيكون محمد ، ص ، نبياً حفا .

٤١- هداية : اذا كان محمد ، ص ، نبياً ، وجب ان يكون معصوماً بكل ماجاء به مما لا يعارض العقل ، يجب تصديقه ، وان نقل عنه شيء مما عارضه ، لم يجز انكاره ، بل يتوقف فيه الى ان يظهر سره وشرعيته التي هي ناسخة الشرائع ، باقية ببقاء الدنيا ، يجب الاعقاد بها ، والامتناع لاحكامه

٤٢- اصل : لما المكن وقوع الشر والفساد وارتكاب المعااصى ، بين الخلق ، وجب في الحكمة وجود رئيس . قاهر ، أمر بالمعروف ، ناه عن المنكر ، مبين لما يخفى على الامة من غوامض الشرع ، منفذ لاحكامه ؛ ليكونوا الى الصلاح اقرب ، ومن الفساد ابعد ، ويا منوامن وقوع الفتنة

معنى دارد، امامت گویند. پس امامت لطف باشد.

۴۳ - اصل: و چون علت حاجت، امکان وقوع قبایح، یا اخلال واجبات است؛ و آن علت، در غیر معمصوم، موجود است، پس واجب بود، که امام غیر معمصوم نبود؛ والا غرض حکیم، حاصل نباشد. پس امام نیز معمصوم بود.

۴۴ - اصل: و چون عصمت، مودی نیست بالجهة، خلق بصلاح؛ کثرت ائمه، مقتضی امکان فتنه بود، از جهت امکان اختلاف دواعی ایشان، و وقوع خلاف، بسب آن؛ و وحدت امام، رفع (دفع) آن امکان کند، پس امام در همه اقطار، یکی باشد

۴۵ - هدایة: و چون طریقی نیست، مردم ایران، به معرفت وجود عصمت، در شخصی از اشخاص اساس، واجب بود که علام الغیوب، نمایه دهد؛ والا فائدہ حاصل نماید پس منصوص بود، از ویل خدای، تعالی، با ظهار معجزه، یا اخبار کسی که صدقش معلوم بود.

۴۶ - مقدمه: معلوم شد: که زمانه از نصدق القول، خالی نیست، پس در هر عصر، که اهل آن اراده ممکن، از ممکنات عقلی، اتفاق کند آن اتفاق حق ناشد و مطابق مفهوم علیه؛ پس اجماع امت، حق بود.

۴۷ - اصل: (اختلاف است) در امامت و (اتفاق در) عدم دعوی عصمت در غیر ائمه از ناعشر، معلوم است؛ (و اتفاق همه بر بطلان محال،) (و با وجود عصمت ائمه، و عدم ثبوت آن در غیر ائمه انتی عشر، ناتفاق خصم، امامت بایشان لازم، و متابعت ایشان واجب بر کافه اهل عالم) (پس وجوب امامت ائمه از ناعشر، ظاهر شد، و عصمت ایشان لازم؛ پس متابعت ایشان، بر کافه اهل عالم (اسلام) واجب بود).

۴۸ - فائدہ: سبب حرمان خلق از امام، و علت غیبت او، چون معلوم است: که از جهت خدای، سبحانه، نباشد، و از جهت امام نبود؛

(والفساد، لأن وجوده لطف) فكان وجوده لطفاً ودنبت أن اللطف واجب عليه ، تعالى ، وهذا اللطف ، بسمى امامية ، فيكون الامامة واجبة .

٤٣- اصل : وأما كان عمل الحاجة إلى الامام ، عدم عصمة الخلق ؛ وجوب ان يكون الامام معصوما ؛ والالم يحصل غرض الحكم .

٤٤- اصل : لما كانت عصمة الامام ، غير مؤدية إلى الجاء الخلق إلى الصلاح ؛ أمكن و نوع الفتنه والفساد ، سبب كثرة الائمه ، فيكون الامام واحداً في سائر الأقطار ، ويستعين بنوابه فيها

٤٥- هداية : لما كانت العصمة ، امر اخفي لا يطلع عليه الاعلام الغيوب ، لم يكن للخلق ، طريق إلى معرفة المعصوم . ويجب ان يكون منصوصاً عليه ، من فعل الله ، تعالى ، او من قبل نبي ، او من قبل امام قبله .

٤٦- مقدمة : لما نبت ان العصر لم يخل من معصوم ، فكل امراء نفق عليه الامة في عصر ، مما لا يخالف العقل ؛ كان حفها ، فاجماع الامة حف

٤٧- اصل : لما نبت و جوب عصمة الامام ، ولم يثبت العصمة ، في غير الائمه الانبياء عشر ، باتفاق الخصم ، فثبتت امامية الانبياء عشر ، لعصمتهم ، فتجب متابعتهم ، على كل أحد (و هم على بن ابي طالب ص نم الحسن ع نم الحسين ع وعلى ع و جعفر ع و موسى ع وعلى ع و محمد ع وعلى ع و الحسن ع و محمد ع صاحب الزمان ، عجل الله فرجه - نسخة ش ٣/٢٨٢) .

٤٨- فائدة : سبب حرمان الخلق ، عن امام الزمان ، ليس من الله . تعالى ، لانه لا يخالف مقتضى حكمته و لامن الامام لعصمه ، فيكون

پس لابد، از جهت رعیت باشد. و تا علت آن زایل نشود؛ ظاهر نگردد،
چه بعد از اراحت علمت، و کشف حقیقت، حجت خدایرا، باشد بر خلق،
نه خلق را بروی. واستبعاد از درازی عمر حضرت مهدی، علیه السلام،
مودن؛ چون امکانش معلوم است، و از غیر او متفق، جهل محض بود.

۴۹- تبصرة: پیغمبر و امام، عالمتر ارادت و رعیت باشند؛ چون
محاج الیه‌اند در تعلیم امت، و شجاع (ر)، چون منصوصند در تادیب
(منصوب‌انداندر عربیک) مفسدان؛ و خدای، عالی، نزدیکتر، چون معصومند
و تفضیل پیغمبری، که صاحب سری ملک است، و مفتری در گاه، بر امامت،
(که) ریاست خلق است، همچون تفضیل امامتست، بر رعیتی.

IV

[فصل پنجم: معاد]

۵۰- القول فی المعاد: باری، سبحانه، چون خلق را بیافرید،
و بعلم و فدرت و ارادت و ادراکات و قوی مختلف، مخصوص گردانید؛
وزمام اختیار، بدهست ایشان داد، و ایشان را تکلیف‌های شاق، فرمود؛ و
چندین الطاف خفی و جلی، بتهدیم رسانید؛ و غرض ازین‌جمله، مصلحت
ایشان بود، هر آیه نوعی کمال باشد، که ایشان را جز بکسب، حاصل
نتواند آمد، والا خود، بدان کمال آفریدی. و چون دنیا را، دار تکلیف،
گردانیده است، پس موضع کسب، دنیاست؛ تا این‌اندک عمر، در تحصیل
آنچه برای آن آفریده‌اند، صرف کنند، و آن کمال مقصود، که اهل
استحقاق، نواب، خوانند، کسب کنند، آنگاه، بعد ارتحویل، از آن‌تمع
گیرند. و آن سرای را، سرای آخرت خوانند.

۵۱- مقدمه: آنچه آدمی برو اشاره می‌کند، در آن حمال که
می‌گوید. «من» خالی نبود: از آنکه جوهر بود یا عرض اگر عرض بود،
باید که در محل باشد، و آن محل بدرو موصوف بود. و معلوم است که

من رعيته و مالم يرل سبب الغيبة ؛ لم يظهر و الحجة ، بعد ازاحة العلل و كشف الحقيقة ، لله تعالى على الخلق والاستعما في طول عمره بعد ثبوت امكانه ، و وقوعه في غيره ، جهل محض .

٤٩- تبصرة : لما كان الانبياء و الائمة ع ، يحتاج اليهم الامة ، للتعليم والناديب ، وجب ان يكونوا اعلم واسجع . ولما كان نوامصوص من وجب ان يكونوا اقرب الى الله ، تعالى ، ولما كان الامام ، من رعيته النبي ، وجب ان يكون النبي ، سبته في الفضل الى الامام ، كنسبة الامام الى الرعية .

IV

الفصل الرابع : ذي المعاد

٥٠- اصل ان الله ، تعالى ، خلق الانسان ، واعطاه العلم و العدراة والارادة والادراك والقوى المختلفة ، وجعل زمام الاختيار بيده ، وكلفه بتكاليف شاقة ، وخصه بالاطراف الخفية والجلدية ، لفرض عايد اليه وليس ذلك الان نوع كمال ، لا يحصل الا بالكسب ، اذ لو كان امكنا ، بلا واسطة ، لخلقهم عليه ابتداء . ولما كانت الدنيا ، هي دار التكليف فهي دار الكسب ، يعمر الانسان فيها مدة يمكن تحصيل كماله فيها ، ثم يحول الى دار الجزا ، وتسمى دار الآخرة

٥١- مقدمة : الذي يشير اليه الانسان ، حال قوله « ابا » لو كان عرضها لا تحتاج الى محل يتصرف به ؛ لكن لا يتصرف بالانسان شيئاً بالضرورة؛ بل يتصرف هو باوصاف غيره ؛ فيكون جوهراً ولو كان هو البدن ، او شيئاً

هیچ چیز نآدمی موصوف نیست؛ بلکه بغير خویش موصوف است پس جوهر بود و این جواح را که بدواضافت میکند، آلات او باشد، در افعالی که میکند. و چون آدمی چیزها میدارد و میباید، پس آن جوهر، مدرک و عالم بود و ما درین مقام، اورا «روح» نام نهادیم.

۵۳- مقدمه : حشر اجساد، معنی آنکه : اجزای تنهای مردگانرا جمع گردانند، و تأثیف دهند، مثل تأثیف اول، و دو حی که بار اول مدبر او بود، راجع گردانند؛ ممکنست. چه باری، سبحانه، فادرست بر جملگی مقدورات، و عالمست بجملگی ممکنات، و جسم، لذاته، قابل تأثیف و ترکیب است، پس قادر، بدین ترتیب و نر کیب، که یاد کرده شد.

۵۴- اصل : جملگی انبیاء چون «حشر اجساد، اخبار کرده‌اند، وایشان معصومند، و حشر موافق مصلحت کل است» پس حشر اجساد حق بود. و بهشت و دوزخ محسوس چنانکه و عده فرموده‌اند، واجب بود، سا مکلفان، استیفای حق خویش کنند، ارنواب و عناب، و همجنن عذاب گور، و نامه بدست دادن، و انطاق جواح، و غیر آن، آنچه خبرداده‌اند، حق باشد. چه آن جمله از ممکنات است، و مخبر صادق خبرداده.

۵۵- هدایة : اعادة معدوم، محالست؛ چه لارم آید که عدم در میان یک وجود، متخلل شده باشد، پس وجود، دو وجود بوده باشد. و چون حشر حق است، پس اجزاء اصلی اندان مکلفان، وارواح ایشان، هر گز معدوم شود، بلکه تأثیف اجزا، بدین، و مزاج آن، درین افتد. و آنچه فرموده . از معنی آنکه همه فای شوند، یعنی مستهمک و مستفرق گردند.

۵۶- شبّهه : فلاسفه گویند . حشر اجساد، محالست، از بیر آنکه هرجسد، که مراجی باعتدال نزدیک، باید؛ هر آینه، عقل فعال، نفسی، بروی

من جواره ، لم يتصف بالعلم ؛ لكنه يتصرف به بالضرورة ، فيكون جوهرًا عالماً ، والبدن وسائر جواره إلاه في أفعاله ، وبحن نسميه هنا الروح .

٥٣ - مقدمة : جمع أجزاء بدن الميت ، وتأليفها مثل ما كان ، و إعادة رؤوجه المدبرة إليه ، يسمى حشر الأجساد و هو ممكן ، والله ، تعالى ، قادر على كل الممكنات ، وعالم بها ، والجسم قابل للتاليق ، فيكون قادرًا عليه .

٥٤ - أصل : الانبياء باسرهم أخبروا بحشر الأجساد ، و هو موافق للمصلحة الكلية ، فيكون حفظاً لعصمتهم . والجنة والدار المحسوسان ، كما وعدوا بهما ، حق أيضًا : ليست في المكلفين ، حقوقهم ، من التواب والعذاب و كذلك عقاب القبر ، والصراط ، والكتب ، واطلاق الجوارح وغيرها ، مما أخروا به من احوال الآخرة ، حفظاً لامكانها ، و أخبار الصادق بها .

٥٥ - هداية : إعادة المعدوم محال . والالتزام تخلل العدم ، في وجود واحد ؛ فيكون الواحد انتين وهو محال . ولما كان حشر الأجساد حقاً وجب أن لا يعدم أجزاء ابدان المكلفين ، وارواحهم ؛ هل يتبدل بالتاليق والمزاج . والفناء المشار إليه كفاية عنه

٥٦ - شبهة : قالت الفلسفه حشر الأجساد محال ؛ لأن كل جسد اعتدل مزاجه ، واستعد ، استحق فيضان النفس ، من المقل الفعال .

فایض گرداند. پس اگر جسدی را مزاج دیگر دهد؛ یک نفس، عقل بروی فایض گرداند، و یکی خود داشت، پس یک جسد را، دونفس بود و ما را، بعداز آنکه اثبات قادری مختار کردیم، و با آن ابطال اصول فاسدۀ ایشان ظاهر گردانید، بجوات آن هذیانات احتیاجی نیست.

۵۶- اصل : نواب و عقاب، چنانکه فرموده‌اند، مخلد ناشد. پس هر که مستحق بہشت بود، علی‌الاطلاق، جاوید در بهشت دور، و هر که مستحق دوزخ بود، علی‌الاطلاق، جاوید در دوزخ بود، و هر که مستحق هیچ‌کدام نبود، چون کودکان و مستضعفان و دیوانگان، هم اهل بہشت باشد. چه از کرم مطلق، نعذیب ایشان نسزد و بماند کسی که استحقاق نواب و عقاب بهم حاصل کند، نواب دادن واجب است مطلقاً. چه غرض آفرینش خود نوابست، و نیز جون و عده داده است، خلف و عده قبیح بود اما عقاب کردن کسی را واجب بود، که اخبار کرده باشد، از عقاب کردن او بیقین، نه بشهید مطلق، تا خلاف قول نکرده باشد. و عفو حسن است، و عده داده است پس عفو جماعتی که بین، از عقاب ایشان خبر نکرده باشد، قبیح بود. بلکه بعضی از آن واجب باشد، ایفای عده را پس هر که اورا عفو در باید، هم اهل بہشت بود و هر که از آن محروم ماند، یا استحقاق نواب و عقاب او یکدیگر را محبط گرداند، یا هم نواب وهم عقاب بدھند، و این نیز از دو نوع خالی نبود، یا نخست نواب دھند پس عقاب کند یا بر عکس، و اینست حصر مذاهب درین مقام.

۵۷- حل شک : مذهب اول مذهب اول، مذهب و عید بیانست. ایشان، عفو در غیر صغاير رواندارند، و در کباير خلاف کرده‌اند اصحاب ابوعلی گويند. استحقاقی که زياده بود، دیگر استحقاق را، نیست گرداند، و او باقی ماند. و این مذهب احباط است. و اصحاب او هاشم گويند: مثل بمثل منتحابط شود، حکم فاضل را بود، و این موازن است و هر دو باطل است. چه مبنی

فلو اتصف اجزاً بدن الموت ، بالزاج ، لاستحق نفساً من العقل . فـان اعـيد اليه نفسه الاولى ، على فولكم ، فيلزم اجتماع نفسيـن على بـدن واحد ؛ وهو محـال ونـحن لما ثبـتنا الفـاعـل المـختار ، و اـنـطـلـنا قـوـاعـدـهـم ، لم نـخـبـجـ الى جـوابـ هذهـ الـهـذـيـات .

٦٥- اصل : الثواب و المغـابـ (الـمـوعـدـانـ ، دـائـمـانـ) ، و كلـ منـ استـحقـ الثـوابـ بـالـاطـلاقـ ، خـلـدـفـيـ الجـةـ وـ كـلـ منـ استـحقـ المـغـابـ بـالـاطـلاقـ خـلـدـفـيـ النـارـ ، وـ كـلـ منـ لاـ يـسـعـفـهـمـ ، كالـصـيـانـ وـ الـمـجاـينـ وـ الـمـسـتـضـعـفـينـ لمـ يـحـسـنـ مـنـ الـكـرـيمـ الـمـطـلـقـ ، تمـذـبـهـمـ ، فيـدـ خـلـونـ الجـةـ اـيـضاـ . وـ اـمـامـ جـمـعـ بـنـ الـاسـتـحـقـاقـينـ ، فـانـ كـانـ مـتـوـعـدـ اـعـيـهـ توـعـداـ مـطـلـعـهـاـ لـاعـيـهـ ؛ اـمـكـنـ بـالـامـكـانـ الـعـامـ ، انـ يـعـفـواـ اللـهـ ، تـعـالـىـ ، عـهـ بـفـضـلـهـ وـ كـرـمـهـ لـاـنـهـ وـعـدـهـ بـهـمـعـ حـسـنـهـ ؛ وـ خـلـفـ الـوـعـدـ وـ بـيـعـ وـ ايـضاـ الغـرـضـ مـنـ خـلـقـهـ اـنـاثـهـ ؛ فـمـعـ اـقـبـتـهـ نـقـضـ غـرـضـهـ ، وـ انـ لـمـ يـنـلـهـ عـفـوهـ ، اوـ كـانـ مـتـوـعـدـ اـعـلـيـهـ بـالـعـيـنـ ، فـاـمـاـنـ يـحـبـطـ اـحـدـ الـاسـتـحـقـاقـينـ بـالـاحـرـ ، اوـلاـ ، وـ النـائـىـ اـمـاـنـ بـثـابـ نـمـ يـعـافـ ، اوـ بـالـعـكـسـ .

٦٧- حلـشـكـ: المـذـهـبـ الـاـولـ ، وـ هـوـ اـسـفـاطـ اـحـدـ الـاسـتـحـقـاقـينـ بـالـاـخـرـ ، هـوـ مـذـهـبـ الـوـعـيـدـيـةـ ، وـ هـمـ لـاـ يـجـزـونـ الـعـفـوـ الـافـيـ الصـفـاقـرـ . فـمـذـهـبـ اـبـىـ عـلـىـ ، اـنـ الـاسـتـحـقـاقـ الزـاـيدـ يـحـبـطـ النـاقـصـ ، وـ يـبـقـىـ هـوـ بـكـمالـهـ (بـحـالـهـ) وـ هـوـ الـاحـبـاطـ . وـ مـذـهـبـ اـبـىـ هـاشـمـ ، اـنـهـ لـاـ يـبـقـىـ مـنـ الزـاـيدـ ، بـعـدـ التـأـيـيرـ ، الاـفـاضـلـ عـنـ حدـ (قدرـ) النـاقـصـ ، وـ الـبـاقـىـ يـسـفـطـ بـالـنـاقـصـ ، وـ هـوـ الـمرـادـ بـالـمـواـزـنـةـ ، وـ يـكـوـنـ الـحـكـمـ

است، بر تأثیر و تأثر استحقاق، و آن معقول نیست. چه استحقاق امری اضافیست، و اضافات در اعیان موجود نباشد؛ والا بسلسل انجامد؛ و هر چه موجود نبود، تأثیر و تأثر او معقول نبود؛ و اگر موجود باشد، با يك زمان، در يك محل، هر دو موجود تو اند بود، یا به، اگر تو اند بود، ضد نباشند؛ وابن خلاف مذهب ایشان است، و یکی از ایشان نیز اولیتر نبود، بتأثیر، تا احباط کند. و چون یکی دیگری را محبط ساخت مبنی است محال بود که بمعدوم محبط شود؛ تاموازن بود، و اگر جمع نتواند آمد، تأثیر ایشان، در یکدیگر معقول نبود، و بر مانع نتواند کرد با ضد او، چه ما ایشان را در یکدیگر تأثیر ندانیم، پس احباط و موازن باطل بود؛ (و مذهب دوم، که نواب یابد پس عفای متروک است با جماعت) پس مذهب حق مذهب سیم است: که این جماعت را عقاب منقطع بود، و بعد از آن نوابی مخلد؛ چه لا یق عدل خود همین است؛ پس آنچه عبارت کرده اند از ترازوی حساب مبالغه است دور استی حساب و جزا.

۵۸ - هدایة : شفاعت محمد، صلی الله علیه وآلہ وسیدہ، حق است با جماعت؛ و بهری (بعضی) از هل کبائر ادری یابد چه هر که عفو در (از) کبیره جایز دارد؛ شفاعت پیغمبر ما هم جایز دارد؛ و هر که از آن امتناع (منع) کند، ازین هم امتناع کند. و مذهب دوم باطل باشد؛ پس مذهب اول حق بود

۵۹ - فائدة : ایمان عبارت است از: تصدیق آنچه واجب بود تصدیق آن، از دین پیغمبر، صلی الله علیه وآلہ وسیدہ . وابن تفصیل باصل لغت نزدیکتر از آن است که وعیدیان گویند. پس اهل کبائر، چون تصدیق کرده باشند، مؤمن باشند؛ و معلوم است: که هر که بچنین (برچنین) تصدیق میرود، و از اعمال نیک و بدخالی مستحق نواب جاوید بود (نبود)، پس نواب جاوید عوض ایمانست.

۶۰ - تبصرة : و حوش را، چنانچه (چنانکه) بقیامت و عده داده است، حشر کنند، و عوض آلام و مشقات بدیشان و سانند، چنانکه لایق کرم باشد و

للغاصل ، استحقاق نواب كان او استحقاق عقاب . والمذهبان باطلان ؛ لا بتناهما على تأثير الاستحقاق وتأثره؛ وذلك غير معقول . لأن الاستحقاق، امر اضافي: والاضافات لانو جد (لا وجود لها) في الخارج؛ والازم التسلسل، وما لا يوجد لا يعقل تأثيره وتأثره وان قلما يوجد، فلنما ما ان يوجد الاستحقاقان معاً، اولاً؛ والاول يقتضى ان لا يكونا ضدين، وذلك ينافي مذهبهم وايضاً لا يكونا احدهما او لي بالتأثير في الاحباط من الآخر، وإذا احيطنا احد هما بالآخر في الموازنة، وكيف يحيط الآخر به. اذ تأثير المدعوم في الموجود غير معقول والثاني لا يعقل تأثير احد هما في الآخر، والايりد (لا يرد) علينا الا ضداد، فاما المحكم بتأثر كل واحد منهما بالآخر واما المذهب الثاني ، وهو ان يثاب نم يعاقب ؟ فمتروك بالاجماع ، فلم يبق الا الثالث، وهو ان يعاقب عقاباً مقطعاً، ثم يخلد في الجنة ، وهو الحق المناسب للعدل . وماعبر عنه بالميزان ، فهو كفارة عن العدل في الجزاء .

٥٨- هداية : شفاعة محمد ، س ، لاهل الكبار ، ثانية ، لأن من جوز العفو لهم ، جوز الشفاعة ، ومن لم يجوز لم يجور ، ولما بطل المذهب الثاني ، ثبت الاول.

٥٩- هداية : الایمان تصدق ما يجب تصديقها ، من دين محمد ، س وهذا التفسير، هو اقرب الى موضعه (موضوعه) المفوي ، من تفسير الوعيدية . واهل الكبار مصدقون ، فهم مؤمنون ، يستحقون الثواب الدائم ، لا به عوض الایمان .

٦٠- تبصرة : الوحوش تحشر ، كما وعد ، للانتصاف ، و ايصال اعراض الالام اليها ، كما يليق عده ، و كذلك المكلفوون وغير المكلفوين

همچنین مکلفان وغیر مکلفانرا ، عوض آلام و مشقات بر سانند ، (مشاق
بیشان رسانند) و حساب جمله بر اساسی بسکنند انه القادر اللطیف .

۶۱ - ختم و نصیحة : چون از آنچه داده بودیم ، فارغ شدیم ، وقت
آمد که سخن قطع کیم بس بدین (براین) بصیرت ، ختم کردیم . که هر که
بدیده بصیرت ، چندین حکمت ، در آفریدن خویس مشاهده کند ، باید که آنچه
غرض آفریننده بوده باشد ، از آفریدن ، شایع گذارد (نگردازد) ، تا
بدبخت دوجهان شود (بفریط جهد) ایزد . سبحانه ، (حق تعالی) کافه
اهل رحمت را ، توفیق ، رفیق (زیادت) گرداناد؛ و الطاف در زیاده داراد؛
اوه خیر موفق و معین . والحمد لله رب العالمين وصلی الله علی خیر خلقه
محمد وآلہ اجمعین . (باتمام رسید رساله افضل المتقدمین والمتاخرین ،
حوالی بصیر الدین طوسی علیه الرحمة .. شهر ذی الحجۃ الحرام سنه
یکهزار و .. - نام نویسنده که همان طهماسب ولی نویسنده شماره های
دیگر ایجحیگش ۱۱۹/۸ دانسگاه در ۱۰۵۰ میباشد و نارین نوشتن که
همان ۱۰۵۰ باید داشد روی بریدگی کاغذ رفته است) - (اوه خیر موفق
و معین ، والصلوة علی محمد و آلہ اجمعین - نسخه چاپی) - (محمد و
آلہ الا اله من الا کرمین و سلم تسليمها - نسخه ملک)

يوصل اليهم اعواض الامم و مشاوقهم ، وبحساب الجميع محاسبة حقه .

٦١ - ختم ونصححة : حيث وفيما ما وعدناه ، فلنقطع على نصيحة .
 وهى ان من نظر بعين عقله فى خلعته و شاهد هذه الحكم فى بيته ؛ يجب
 عليه ان يعرف غرض الخالق فى حلمه بفضلة ، ولا يضيعه بنفريشه وجهله ؛
 والا شفى وخسر خسراً مبيناً . وقول الله وآياتكم لسعادة ادار الآخرة ،
 بحمد وآله الطاهرين والحمد لله رب العالمين [بحمد وعترته (الطاهرة)
 الطاهرين آمين رب العالمين يا أرحم الراحمين]

انتشارات دانشگاه تهران

- نالیف د کتر عزت الله خبری
 » » محمود حسائی
 ترجمہ » برزو سپهری
 نالیف » همت الله کوهانی
 ناصحیح سعید نقیبی
 نالیف د کتر محمود سیاسی
 » » سرهنگ شمس
 » » دیبع الله صها
 » » محمد معین
 » مهندس حسن شمسی
 » حسین گل کلاب
 ناصحیح مدرس وضوی
 نالیف د کتر حسن ستوده نهرابی
 » » علیاً کبیر پریمن
 مراهم آورده د کتر مهدی بیانی
 نالیف د کتر قاسم زاده
 » ذین العالدین ذوالحمد

—
 —
 —
 —

» مهندس حبیب الله نایبو

—
 —
 —

الیف د کتر هشت رو دی
 » مهدی برکشلی
 ترجمہ مزرگ علوی
 نالیف د کتر عزت الله خبری
 » » علینقی وحدتی
 نالیف د کتر سکا، حاجیر
 » » »
 » » »
 » » هر فر
 » »

» مرحوم مهندس کریم ساعی
 نگارش د کتر محمد باقر هوشیار
 » اسماعیل زاهدی

- ۱ - وراثت (۱)

A Strain Theory of Matter

۲ - آراء فلسفه در باره عادت

۳ - کالبدشناسی همنزی

۴ - تاریخ بیهقی جلد دوم

۵ - سیماریهای دندان

۶ - بهداشت و بازرسی خوراکیها

۷ - حماسه سرانی ده ایران

۸ - مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی

۹ - نقشه برداری جلد دوم

۱۰ - گیاه شناسی

۱۱ - اساس الاقتباس خواجه نصیر طوسی

۱۲ - تاریخ دپلوماسی عمومی جلد اول

۱۳ - روش تحزیه

۱۴ - تاریخ افضل - بدایع الارمان فی و قایم کرمه

۱۵ - حقوق اساسی

۱۶ - فقه و تجارت

۱۷ - راهنمای دانشگاه

۱۸ - مقررات دانشگاه

۱۹ - درختان جنگلی ایران

۲۰ - راهنمای دانشگاه بانگلیسی

۲۱ - راهنمای دانشگاه بفرانسه

۲۲ - Les Espaces Normaux

۲۳ - موسيقى دوره ساساني

۲۴ - حماسه ملي ایران

۲۵ - زیست شناسی (۲) بحث در نظریه لامارک

۲۶ - هندسه تحلیلی

۲۷ - اصول گذار و استخراج فلزات جلد اول

۲۸ - اصول گذاز و استخراج فلزات > دوم

۲۹ - اصول گذاز و استخراج فلزات > سوم

۳۰ - ریاضیات در شیمی

۳۱ - جنگل شناسی جلد اول

۳۲ - اصول آموزش و پرورش

۳۳ - فیزیولوژی گیاهی جلد اول

- نگارش دکتر محمدعلی مجتبه‌ی
 » » غلامحسین صدیقی
 » » پرویز نائل خانلری
 » » مهدی بهرامی
 » » صادق کیا
 » عیسیٰ بهنام
 » دکتر فیاض
 » ماطمی
 » هشتودی
 » دکتر امیراعلم - دکتر حکیم
 دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس - دکتر نائینی
 نگارش دکتر مهدی جلالی
 » آ. وارتانی
 » زین‌العابدین ذوال‌المجدین
 دکتر ضیاء الدین اسماعیل بیکو
 » ناصر انصاری
 » افضلی بور
 » احمد بیرشک
 » دکتر محمدی
 » آزرم
 » نجم آبادی
 » صفوی گلپایگانی
 » آهی
 » زاهدی
 دکتر فتح‌الله امیر هوشمید
 » علی‌اکبر پریمن
 » مهندس سعیدی
 ترجمه مرحوم غلامحسین زیرکزاده
 تألیف دکتر محمود کیهان
 » مهندس کوهریان
 » مهندس میردامادی
 » دکتر آرمین
 » کمال جناب
 تألیف دکتر امیراعلم - دکتر حکیم -
 دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس
 تألیف دکتر عطائی
 » »
 » مهندس حبیب‌الله ثابتی
 » دکتر گاگیک
 » علی‌اصغر بوره‌مايون
- ۲۵- جبر و آنالیز
 ۲۶- گزارش سفر هند
 ۲۷- تحقیق انتقادی در عروض فارسی
 ۲۸- تاریخ صنایع ایران - طروف سفالین
 ۲۹- واژه نامه طبری
 ۳۰- تاریخ صنایع اروپا در قرون وسطی
 ۳۱- تاریخ اسلام
 ۳۲- جانورشناسی عمومی
 ۳۳- Les Connexions Normales
 ۳۴- کالبد شناسی توصیفی (۱) - استخوان‌شناسی
 ۴۰- روان‌شناسی کودک
 ۴۱- اصول شیمی پزشکی
 ۴۲- ترجمه و شرح تبصرة علامه جلد اول
 ۴۳- اکوستیک « صوت » (۱) ارتعاشات - سرعت
 ۴۴- انگل شناسی
 ۴۵- نظریه توابع متغیر مختلف
 ۴۶- هندسه ترسیمی و هندسه رقومی
 ۴۷- درس‌اللغة و الادب (۱)
 ۴۸- جانور‌شناسی سیستماتیک
 ۴۹- پزشکی عملی
 ۵۰- روش تهیه مواد آلاتی
 ۵۱- مامالتی
 ۵۲- فیزیولوژی گیاهی جلد
 ۵۳- فلسفه آموزش و پرور
 ۵۴- شیمی تجزیه
 ۵۵- شیمی عمومی
 ۵۶- امیل
 ۵۷- اصول علم اقتصاد
 ۵۸- مقاومت مصالح
 ۵۹- کشت گیاه حشره کش پیرتر
 ۶۰- آسیب شناسی
 ۶۱- مکانیک فیزیک
 ۶۲- کالبد شناسی توصیفی (۲) - مفصل شناسی
 ۶۳- درمان‌شناسی جلد اول
 ۶۴- درمان‌شناسی دوم
 ۶۵- گیاه شناسی - تشریح عمومی نباتات
 ۶۶- شیمی آنالیتیک
 ۶۷- اقتصاد جلد اول

- بتصحیح مدرس رضوی
-
- تألیف دکتر شیدفر
- » » حسن ستدوده تهرانی
- » علینقی وزیری
- » دکتر روشن
- » جنیدی
- » میندی بزاد
- » مرحوم مهندس ساعی
- » دکتر مجید شیبانی
-
- » محمود شهابی
- » دکتر غفاری
- » محمد سنگلجی
- » دکتر سپهدی
- » علی اکبر سیاسی
- » حسن افشار
- تألیف دکتر شهراب دکتر میردامادی
- » حسین گلروی
- » » »
- » سمعت الله کیهانی
- » زین العابدین ذوالمجدهن
- » دکتر امیر اعلم دکتر حکیم
- دکتر کیهانی دکتر جنم آبادی دکتر نیک نفس
- » » »
- تألیف دکتر جمشید اعلم
- » کامکار پارسی
- » » »
- » یانی
- » میر بابابی
- » محسن عزیزی
- نگارش دکتر محمد جواد جنیدی
- نصر الله فلسفی
- بدیع الزمان فروزانفر
- دکتر محسن عزیزی
- مهندس عبدالله ریاضی
- دکتر اسعیل زاهدی
- سید محمد باقر سبزواری
- محمود شهابی
- دکتر عابدی
- » شیخ
-
- ۷۳- دیوان سید حسن غزنوی
- ۷۴- راهنمای دانشگاه
- ۷۵- اقتصاد اجتماعی
- ۷۶- تاریخ دیپلماتی عمومی جلد دوم
- ۷۷- زیبا شناسی
- ۷۸- تئوری سنتیک گازها
- ۷۹- کارآموزی داروسازی
- ۸۰- قوانین دامپزشکی
- ۸۱- جنگل‌شناسی جلد دوم
- ۸۲- استقلال آمریکا
- ۸۳- کنگاواهای علمی و ادبی
- ۸۴- ادوار فقه
- ۸۵- دینامیک گازها
- ۸۶- آئین دادرسی در اسلام
- ۸۷- ادبیات فرانسه
- ۸۸- از سرین تا یونسکو دو ماه در پاریس
- ۸۹- حقوق تطبیقی
- ۹۰- میکروب‌شناسی جلد اول
- ۹۱- میز راه جلد اول
- ۹۲- » » دوم
- ۹۳- کالبد شکافی (تشریح عملی دست و پا)
- ۹۴- ترجمه و شرح تصریح علامه جلد دوم
- ۹۵- کالبد شناسی توصیفی (۳) - عضله شناسی
- ۹۶- رگ شناسی
- ۹۷- بیماریهای گوش و حلق و یعنی جلد اول
- ۹۸- هندسه تحلیلی
- ۹۹- جبر و آنالیز
- ۱۰۰- تفوق و برتری اسپانیا (۱۵۵۹-۱۶۶۰)
- ۱۰۱- کالبد شناسی توصیفی - استخوان شناسی اسب
- ۱۰۲- تاریخ خاید سیاسی
- ۱۰۳- آزمایش و تصفیه آبهای
- ۱۰۴- هشت مقاله تاریخی و ادبی
- ۱۰۵- فیه مافیه
- ۱۰۶- جغرافیای اقتصادی جلد اول
- ۱۰۷- الکتریستیه و موارد استعمال آن
- ۱۰۸- مبادلات انرژی در گیاه
- ۱۰۹- تلخیص الیان عن مجازات القرآن
- ۱۱۰- دو رساله - وضع الناظ و قاعده لاضر
- ۱۱۱- شیمی آلی جلد اول تئوری و اصول کلی
- ۱۱۲- شیمی آلی «ارگانیک» جلد اول

- نگارش مهدی قشة
 » دکتر علیم مرستی
 » منوچهر وصال
 » احمد عقیلی
 » امیر کیا
 مهندس شیبانی
 مهدی آشتیانی
 دکتر هرداد
 » اسماعیل یسکی
 » مرعشی
 علیقی متزوی تهرانی
 دکتر ضرایی
 بازدگان
 خبری
 سپهابی
 زین العابدین ذوال المجدهین
 دکتر تقی سهرامی
 » حکیم و دکتر گنج بخش
 رستگار
 محمدی
 صادق کیا
 عزیز دفیعی
 قاسمزاده
 کیهانی
 فاضل زندی
 مینوی و بعیی مهدوی
 علی‌اکبر ساسی
 مهندس بازدگان
 سکارش دکتر زوین
 یادالله سعایی
 مجتبی ریاضی
 کاتوزیان
 نصرالله نیک‌نفس
 سعید تقی‌بی‌سی
 دکتر امیر اعلم دکتر حکیم
 دکتر کیهانی - دکتر نجم‌آبادی - دکتر نیک‌نفس
 » دکتر اسدالله آل بویه
 نویسنده
 بارسا
- ۱۱۳ - حکمت الهی عام و خاص
 ۱۱۴ - اراضی حلق و یینی و حنجره
 ۱۱۵ - نالیز ریاضی
 ۱۱۶ - هندسه تحلیلی
 ۱۱۷ - شکسته بنده جلد دوم
 ۱۱۸ - باغبانی (۱) باغبانی عمومی
 ۱۱۹ - اساس التوحید
 ۱۲۰ - فیزیک پزشکی
 ۱۲۱ - اکوستیک «صوت» (۲) مختصات صوت - لوهه - قار
 ۱۲۲ - حرایقی فوری اطفال
 ۱۲۳ - همروزت کتب اهدانی آقای منکو (۱)
 ۱۲۴ - چشم پزشکی جلد اول
 ۱۲۵ - شمعی فیزیک
 ۱۲۶ - بیماریهای گیاه
 ۱۲۷ - بحث در مسائل پروردش اخلاقی
 ۱۲۸ - اصول عقاید و کرامه اخلاق
 ۱۲۹ - تاریخ کشاورزی
 ۱۳۰ - کالبدشناسی انسانی (۱) سروگردان
 ۱۳۱ - امراض واگیردام
 ۱۳۲ - درس‌اللغة و الادب (۲)
 ۱۳۳ - واژه نامه گرگانی
 ۱۳۴ - آنک یاخته‌شناسی
 ۱۳۵ - حقوق اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)
 ۱۳۶ - عضله وزیبائی پلاستیک
 ۱۳۷ - طیف‌جدی و اشعه ایکس
 ۱۳۸ - مصنفات افضل الدین کاشانی
 ۱۳۹ - روان‌شناسی (از لحاظ تربیت)
 ۱۴۰ - ترمودینامیک (۱)
 ۱۴۱ - بهداشت روستائی
 ۱۴۲ - زمین‌شناسی
 ۱۴۳ - مکانیک عمومی
 ۱۴۴ - فیزیو‌لوری جلد اول
 ۱۴۵ - کالبدشناسی و فیزیولوژی
 ۱۴۶ - تاریخ تمدن ساسانی جلد اول
 ۱۴۷ - کالبدشناسی تو صیفی (۵) قسمت اول
 سلسله اعصاب محیطی
 ۱۴۸ - کالبدشناسی تو صیفی (۵) قسمت دوم
 سلسله اعصاب مرکزی
 ۱۴۹ - کالبدشناسی تو صیفی (۶) اعضای حواس پنجگانه
 ۱۵۰ - هندسه عالی (گروه و هندسه)
 ۱۵۱ - اندام‌شناسی گیاهان

- ۱۵۲- چشم پزشکی (۲)
 ۱۵۳- بهداشت شهری
 ۱۵۴- اثناء انگلیسی
 ۱۵۵- شیمی آلب (ارکانیک) (۳)
 ۱۵۶- آسیب شناسی (کانگلیون استر)
 ۱۵۷- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی
 ۱۵۸- تفسیر حواجه عبدالله انصاری
 ۱۵۹- حشره شناسی
 ۱۶۰- نشانه شناسی (علم العلامات) جلد اول
 ۱۶۱- نشانه شناسی بیماریهای اعصاب
 ۱۶۲- آسیب شناسی عملی
 ۱۶۳- احتمالات و آمار
 ۱۶۴- الکترسته صنعتی
 ۱۶۵- آئین دادرسی کیفری
 ۱۶۶- اقتصاد سال اول (چاپ دوم اصلاح شده)
 ۱۶۷- فیزیک (تاشن)
 ۱۶۸- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوہ (جلد دوم)
 ۱۶۹- > > > > (جلد سوم- قسمت اول) > محمد تقی دانشپژوه
 ۱۷۰- رساله بود نمود
 ۱۷۱- زندگانی شاه عباس اول
 ۱۷۲- تاریخ یهودی (جلد سوم)
 ۱۷۳- فهرست نشریات اتوعلی سینا بزبان فرانه
 ۱۷۴- تاریخ مصر (جلد اول)
 ۱۷۵- آسیب شناسی آزر دگنی سیستم ریکولو آندوتیال
 ۱۷۶- نهضت ادبیات فرانه در دوره رومانیک
 ۱۷۷- فیزیولوژی (طب عمومی)
 ۱۷۸- خطوط لبه های جذبی (اشعا ایکس)
 ۱۷۹- تاریخ مصر (جلد دوم)
 ۱۸۰- سیر فرهنگ در ایران و مغرب زمین
 ۱۸۱- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوہ (جلد سوم- قسمت دوم) > محمد تقی دانش پژوه
 ۱۸۲- اصول فن کتابداری
 ۱۸۳- رادیو الکتریستیه
 ۱۸۴- پیوره
 ۱۸۵- چهار رساله
 ۱۸۶- آسیب شناسی (جلد دوم)
 ۱۸۷- یادداشت های مرحوم قزوینی
 ۱۸۸- استخوان شناسی مقایسه ای (جلد دوم)
 ۱۸۹- جغرافیای عمومی (جلد اول)
 ۱۹۰- بیماریهای واگیر (جلد اول)
 ۱۹۱- بتن فولادی (جلد اول)
- نگارش دکتر ضرابی
 > > اعتنادیان
 > بازار گادی
 > دکتر شیخ
 > آدمین
 > ذیبح الله صفا
 بتصحیح علی اصغر حکمت
 تألیف جلال افشار
 > دکتر محمدحسین میمندی نژاد
 > > صادق صبا
 > حسین رحمتیان
 > مهدوی اردبیلی
 > محمد مظفری زنگنه
 > محمد علی هدایتی
 > علی اصغر بوزهابون
 > روشن
 > علینقی منزوی
 بتصحیح سعید نفیسی
 > > تألیف احمد بهمنش
 > دکتر آدمین
 > مرحوم زیرک راده
 نگارش دکتر مصباح
 > زندی
 > احمد بهمنش
 > دکتر صدیق اعلم
 فراهم آورده آقای ایرج افشار
 تألیف دکتر میربابامی
 > > متوفی
 > غلامعلی بیش ور
 > مهندس خلیلی

- نگارش دکتر مجتهدی
 ترجمه آقای محمودشاهی
 تألیف « سعید نیسی
 » » »
 » دکتر پرسور شمس
 » توسلی
 » شیبانی
 » مقدم
 » « مینندی نزاد
 » نعمت‌اله کیهانی
 » محمود سیاسی
 » علی‌اکبر سیاسی
 آقای محمودشاهی
 دکتر هعلی‌اکبرینا
 » مهدوی
- تصحیح و ترجمه دکتر پرویز نائل خانلری
 ازان‌سینا - چاپ عکسی
 تأیید دکتر مافی
 » آقایان دکتر سهراب
 دکتر میردامادی
 » مهندس عباس‌دواچی
 » دکتر محمد منجمی
 » سیدحسن امامی
 نگارش آقای فروزانفر
 » پرسور فاطمی
 » مهندس بازرگان
 » دکتر یحیی پویا
 » روشن
 » میرسیاسی
 » مینندی نزاد
 ترجمه » چهرازی
- تأیید دکتر امیراعلم - دکتر حکیم
 دکتر کیهانی - دکتر نجم‌آبادی - دکتر نیک نفس
 تأیید دکتر مهدوی
 » فاضل تونی
 » مهندس ریاضی
- تأیید دکتر فضل‌الله شیروانی
 » آرمین
 » علی‌اکبر شهابی
- تأیید دکتر علی‌کنی
- ۱۹۲ - حساب‌جامع و فاضل
 ۱۹۳ - ترجمه‌مبده و معاد
 ۱۹۴ - تاریخ ادبیات روسی
 ۱۹۵ - تاریخ تمدن ایران ساسانی (جلد دوم)
 ۱۹۶ - درمان تراخم با الکتروکوآگولاسیون
 ۱۹۷ - شیمی و فیزیک (جلد اول)
 ۱۹۸ - فیزیولوژی عمومی
 ۱۹۹ - داروسازی جاینوی
 ۲۰۰ - علم‌العلامات نشانه‌شناسی (جلد دوم)
 ۲۰۱ - استخوان‌شناسی (جلد اول)
 ۲۰۲ - پیوره (جلد دوم)
 ۲۰۳ - علم‌النفس این‌سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید
 ۲۰۴ - قواعد فقه
 ۲۰۵ - تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران
 ۲۰۶ - فهرست مصنفات این‌سینا
 ۲۰۷ - مخارج الحروف
 ۲۰۸ - عيون الحکمه
 ۲۰۹ - شیمی بیولوژی
 ۲۱۰ - میکروب‌شناسی (جلد دوم)
- ۲۱۱ - حشرات زیان‌آور ایران
 ۲۱۲ - هواشناسی
 ۲۱۳ - حقوق‌مدنی
- ۲۱۴ - مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی
 ۲۱۵ - مکانیک استدلالی
 ۲۱۶ - ترمودینامیک (جلد دوم)
- ۲۱۷ - گروه بندی و انتقال خون
 ۲۱۸ - فیزیک، ترمودینامیک (جلد اول)
 ۲۱۹ - روان‌پزشکی (جلد سوم)
- ۲۲۰ - یماریهای درونی (جلد اول)
 ۲۲۱ - حالات عصبانی باورز
- ۲۲۲ - کالبدشناسی توصیفی (۷)
 (دستگاه‌کوارش)
- ۲۲۳ - علم‌الاجتماع
 ۲۲۴ - الہیات
- ۲۲۵ - هیدرولیک عمومی
- ۲۲۶ - شیمی عمومی معدنی فلزات (جلد اول)
- ۲۲۷ - آسیب‌شناسی آزردکیهای سورنال « غده فوق کلیوی »
- ۲۲۸ - اصول الصرف
- ۲۲۹ - سازمان فرهنگی ایران

- نگارش دکتر روشن
-
- نگارش دکتر فضل الله صدیق
- » دکتر تقی بهرامی
 - » آقای سید محمد سبزواری
 - » دکتر مهدوی اردبیلی
 - » مهندس رضا حجازی
 - » دکتر رحیمیان دکتر شمسا
 - » بهمنش
 - » شیروانی
 - » «ضیاء الدین اسماعیل یکمی
 - » آقای مجتبی مینوی
 - » دکتر یحیی بولیا
 - » احمد هونم
 - » میمندی نژاد
 - » آقای مهندس خلیلی
 - » دکتر بهغروز
 - » زاهدی
 - » هادی هدایتی
 - » آقای سبزواری
 - نگارش دکتر امامی
-
- ایرج افشار
- » دکتر خانبا با بیانی
 - » احمد پارسا
- تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی
- دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس
- نگارش دکتر علیقی وحدتی
- » میربابائی
- » مهندس احمد رضوی
- » دکتر رحمتیان
- » آدمین
- » امیر کا
- » پنش ور
- » عزیز رفیعی
- » میمندی نژاد
- » بهرامی
- » علی کاتوزیان
- » یارشاطر
- ۲۳۰ - فیزیک، قرمودینامیک (جلد دوم)
- ۲۳۱ - راهنمایی دانشگاه
- ۲۳۲ - مجموعه اصطلاحات علمی
- ۲۳۳ - بهداشت غذائی (بهداشت نسل)
- ۲۳۴ - جفرافیای کشاورزی ایران
- ۲۳۵ - ترجمه‌النها یه با تصحیح و مقدمه (۱)
- ۲۳۶ - احتمالات و آمار ریاضی (۲)
- ۲۳۷ - اصول تشریح چوب
- ۲۳۸ - خون‌شناسی عملی (جلد اول)
- ۲۳۹ - تاریخ ملل قدیم آسیای غربی
- ۲۴۰ - شیوه‌ی تجزیه
- ۲۴۱ - دانشگاهها و مدارس عالی امریکا
- ۲۴۲ - پائزد ۵۰ هکتار
- ۲۴۳ - یماریهای خون (جلد دوم)
- ۲۴۴ - اقتصاد کشاورزی
- ۲۴۵ - علم العلامات (جلد سوم)
- ۲۴۶ - بتن آرمه (۲)
- ۲۴۷ - هندسه دیفرانسیل
- ۲۴۸ - فیزیولوژی گل و رده بندی تک پهایها
- ۲۴۹ - تاریخ زندیه
- ۲۵۰ - ترجمه‌النها یه با تصحیح و مقدمه (۲)
- ۲۵۱ - حقوق مدنی (۲)
- ۲۵۲ - دفتر دانش و ادب (جزء دوم)
- ۲۵۳ - یادداشت‌های قزوینی (جلد دوم ب، ت، ث، ج)
- ۲۵۴ - تفوق و برتری اسپانیا
- ۲۵۵ - تیره شناسی (جلد اول)
- ۲۵۶ - کالبد شناسی توصیفی (۸)
- دستگاه ادرار و تناسل - برده صفاق
- ۲۵۷ - حل مسائل هندسه تحلیلی
- ۲۵۸ - کالبد شناسی توصیفی (جیوانات اهلی مفصل شناسی مقایسه‌ای)
- ۲۵۹ - اصول ساختمان و محاسبه ماشینهای برق
- ۲۶۰ - یماریهای خون و لثه (بررسی بالینی و آسیب شناسی)
- ۲۶۱ - سرطان شناسی (جلد اول)
- ۲۶۲ - شکسته بندی (جلد سوم)
- ۲۶۳ - یماریهای واگیر (جلد دوم)
- ۲۶۴ - انگل شناسی (بندپایانه)
- ۲۶۵ - یماریهای درونی (جلد دوم)
- ۲۶۶ - دامپروری عمومی (جلد اول)
- ۲۶۷ - فیزیولوژی (جلد دوم)
- ۲۶۸ - شعر فارسی (در عهد شاهزاد)

- نگارش ناصرقلی رادرس ۲۶۹
 > دکتر بیاض
 > > عبدالحسین علی آبادی ۲۷۰
 > > چهره‌زی ۲۷۱
 تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم دکتر کیهانی ۲۷۲
 دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس ۲۷۳
 نگارش دکتر محسن صبا ۲۷۴
 > > جناب دکتر بازرگان ۲۷۵
 نگارش دکتر حسین سهراب - دکتر میمندی بزاد ۲۷۶
 نگارش دکتر غلامحسین مصاحب ۲۷۷
 > > فرج الله شفا ۲۷۸
 > > عزت الله خیری ۲۷۹
 > > مسجد درویش ۲۸۰
 > > بارسا ۲۸۱
 > مدرس رضوی ۲۸۲
 > آقای فروزانفر ۲۸۳
 > قاسم تویسر کانی ۲۸۴
 دکتر محمد باقر محمودیان ۲۸۵
 > > محمود نجم آبادی ۲۸۶
 > > بعین پویا ۲۸۷
 > > احمد شفائی ۲۸۸
 > > کمال الدین جناب ۲۸۹
 بتصحیح > محمد معین ۲۹۰
 نگارش > منشی زاده ۲۹۱
 > ضباء الدین اسماعیل بیکی ۲۹۲
 ۲۹۳ - داریوش یکم (بادشاه بارسها)
 ۲۹۴ - کالبدشکافی تشریح عملی سرو گردن - سلسله اعصاب مرکزی ۲۹۵
 > > محمد محمدی ۲۹۶ - درس الالفه والادب (۱) چاپ دوم
 بکوشش محمد تقی دانش بووه ۲۹۷
 نگارش دکتر هشت رو دی Sur les espaces de Riemann

To: www.al-mostafa.com